

"دفاعیه !!!" مقاله ایست که سه دهه قبل در رابطه با گوافس (اتحادیه عمومی افغانها و محصلان افغانی خارج از کشور)، به رشته تحریر در آمده، و در همان وقت البته در نسخه خطی آن و آنهم در سطح محدودی در داخل اتحادیه پخش گردیده است؛ اینک برای نخستین بار میباید که این نوشته بدینوسیله انتشار بیرونی می یابد.

ا. انیس - 23 اکتبر 2019

دفاعیه!!!

تاریخ، عرصه فرسایش کهنه و زایش نو است که جهش شکوفای هستی مادی را به زبان رسای خود بیان میدارد. این دگرگونی که خود محصله تضاد درونی پدیده ها است، خم و پیچ های پهنای بیکران طبیعت را به سمت افق ناپیدای تکامل، پیوسته سیر می نماید؛ و این تحرک ممتد به مقتضای ناهمگونی درونی پدیده ها یکسان نه، بلکه گاهی تند و شتابنده، زمانی هم کند و سرخورده جلوه میکند؛ ولی در همه حال، سیالیت نسبتاً آلوده به گرد و غبار کهنه و فرسوده، جوهر اصلی آنست. این قانونمندی عینی تکامل طبیعی میباید که در پرتو آن، شناخت جهان مادی میسر، و راه تغییر، نوسازی و تکامل جامعه هم هموار میگردد. هرگونه اغماض از این قانونمندی، به مفهوم جهان ناشناختنی است، که در بستر اجتماع هم، نادیده انگاشتن پروسه حرکت و دگرگونی و نبض تکاملی پدیده های اجتماعی را افاده، اندیشه را به کجراه و عمل را به بن بست مواجه میسازد.

هرگاه چشم انداز این اصل جهانشمول را عجالتاً، بر زمینه شرایط عینی ویژه جامعه خویش در همین برهه کنونی برگزیده، و در وسعت اقیانوس هیبتار تضاد های بی حد و حصر آن، تنها بر قطره کوچکی به عنوان نمونه، درنگ پژوهشگرانه نماییم، تاخت و تاز های کهنه و نو را که با هم در مصاف اند، بخوبی ملاحظه خواهیم کرد که نمود بارزش، در آئینه "23 ثور" ارگان نشراتی مرکزی اتحادیه عمومی افغانها و محصلان خارج از کشور، و در مقاله "طلسم اوهام" متجلی میباید.

ما در لابلای صفحات "23 ثور" طی چندین شماره، به مطالبی بر میخوریم که فحوای آن، دقیقاً بر جان سختی های مذبحخانه کهنه در قبال نو دلالت دارد، تا به هر وسیله ای که باشد، از فرسایش و افول عنصر میرنده، هرچند هم به طور موقت جلوگیری، و پویایی عنصر بالنده را اغواگرانه، به انحراف از مسیر اصلی رهنمون گردد. همچو گرایش که خود، ره پیمایی در جهت مخالف حرکت تاریخ است - غافل از اینکه تاریخ به عقب بر نمیگردد - در اهتزاز پرچم های "جنبش غیر طبقاتی"، "ندیدن منافع خلق در یک جنبش آزادیبخش ملی"، "انتخابات آزاد در شرایط داغ مبارزات مسلحانه در یک جامعه

طبقاتی به منظور دسترسی به آزادی واقعی ملی و ترقی اجتماعی"، و سرانجام در "نهی مبارزات ضد استعماری خلق های زحمتکش کشور"، به روشنی خودنمایی میکند.

ولی از سوی دیگر، مقاله "طلسم اوهام" و دنباله کنونی آنرا می خوانیم، که همه را به ترتیب، "نهی مبارزه طبقاتی"، "بی اعتقادی به منافع توده های زحمتکش در جنبش آزادیبخش ملی"، "پشت کردن به انقلاب اجتماعی به مثابه تنها راه تحقق آزادی واقعی و تکامل اجتماعی تاریخی"، و بالاخره "نهی تاریخ و سجد بر رکاب استعمارگران جفا پیشه" ارزیابی، و در بستر تضاد با همه یارهای سرایی های رکاب دارانی که بر چرخ های به جلو شتابنده تاریخ، طفیلی گونه لانه گزیده اند، صراحتاً به پیکار جانبازانه توده های زحمتکش خلق اشارت دارد، که یک دهه میشود، مصممانه برای درهم شکستن کاخ متزلزل استعمار بپا خاسته اند، که یقیناً تکامل سالم این روند به گواهی تاریخ، با دستیابی به ابزار های ویژه ای، نه اینکه بساط کامل استعمار زخم برداشته و لجاج را بر می چیند، بلکه گسست هرگونه قید و بند دیگری را هم به شیوه انقلابی، اجتناب ناپذیر نموده و سرانجام، آرمان والای آزادی - آنچه که بویژه طی یک دهه، طنین انداز هر پهنه و پیشه میهن است - با اعمار جامعه نوین، در عمل تحقق خواهد یافت.

این چکیده پر باریست از رهنمود های آموزنده تاریخ که بر پایه پیشرفته ترین فرآورده های دانش بشری و جمعبندی دقیق از تجارب و دستاورد های مبارزات خلق های تحت ستم جهان بدست آمده است، که گزینش آن در سیاق دیالکتیک، تلفیق تئوری با عمل، و در روند تکامل تاریخی جامعه خودی، استراتژی انقلاب را افاده می نماید، که با انتخابات گویا آزاد "23 ثور"، تضاد ماهوی خود را در مبارزه نو علیه کهنه، به وضاحت نمایان میسازد.

حال باید دید "23 ثور" که به گفته یگانی، این بار بر کاهل تاب خورده اش سنگینی می نماید، شکست خفت آور خود را، با نهی مبارزات ضد استعماری توده های زحمتکش کشور، و با تمسک به چه وسایلی می خواهد پنهان نماید؟! "23 ثور"ی که مدتهاست بر حریم آن تجاوز صورت گرفته و قلب ماهیت شده است! هرچند که این گریز و قلب ماهیت، بخودی خود در شماره 57 - مارچ 1989، زیر عنوان (طلسم اوهام و 23 ثور) قابل رویت است، ولی با آنهم سعی خواهد شد تا در این محدوده، بازهم مختصر نگاهی بر آن افکنده شود.

در اینجا وظیفه خاطر نشان باید ساخت که مواضع اعلام شده در "23 ثور" که قبلاً بدان اشاره شد، از خواست همه افراد و عناصری که در زیر چتر اتحادیه عمومی گرد آمده اند، نمایندگی نمیکند، زیرا عناصر ملی و انقلابی، همین اکنون با پافشاری روی مشی ملی - دموکراتیک اتحادیه که دیگر قلب ماهیت شده است، علیه خط سازشکارانه مسلط، در مبارزه میباشند، امری که من در مقاله "طلسم اوهام" آنرا دقیقاً بدینسان پیش بینی نموده بودم:

"یقین دارم که رفقای انقلابی و مسئول اتحادیه هم، به ندای رسای انقلاب پاسخ مثبت گفته، و طلسم اوهام مسلط بر عقل و هوش اتحادیه را، به نوبه خویش درهم خواهند گشود."

بنابراین و با چشمداشت همین نکته است که از این پس، نوشته های من دقیقاً همین خط سازش و مبلغین رسوای آنرا نشانه میگیرد، مبلغینی که در دفاع از گرایشات سازشکارانه خویش، تا جایی پیش

رفته اند که دیگر خواسته یا ناخواسته و با یک جسارت (!) قابل ملاحظه، با استعمارگران و مزدوران رنگارنگ شان آشکارا همصدا گردیده اند.

از همین جاست که من، برای تبیین این نکته، عنوان نیشته کنونی را (دفاعیه!!!) برگزیده ام که به دفاع طلبی های نویسندگان نوشته اتحادیه، نویسندگانی که تو گویی به منزلت وکلای مدافع استعمار هم، ارتقا نموده باشند، اشارت دارد.

با این تمهید، دیگر وقت آن فرا رسیده است، تا "23 ثور" شماره 57 را ورق زده، و لحظه ای هم دفاعیه وکلای "محترم" را مرور نمایم، تا دیده شود که، از کی و از چه و چگونه دفاع نموده اند؟!

اما قبل از این مرور، تذکرات زیرین را در اینجا لازمی میدانم:

– وکلای مدافع، همانطوری که به زبان حال خود بیان میدارند، نه از همه انحرافات خویش که من بویژه در مقاله "طلسم اوهام" بر آن انگشت گذاشته ام، دفاع می نمایند، بلکه می خواهند تا گلچینی از نظرات مرا گویا مورد ارزیابی قرار داده و بدینوسیله از خود دفاع نمایند. آنها در "23 ثور" چنین می نویسند:

"کوشش ما در این نوشته این خواهد بود تا یک سلسله نظریات انیس را از جزوه طلسم اوهام مورد ارزیابی قرار بدهیم تا فقر منطق در شکل تناقضات نظریات سیاسی وی روشن گردد."

از آنها باید پرسید که چرا جزوه "طلسم اوهام" را در مجموع که در 31 صفحه انشاء، و انحرافات گوناگون شما را به نقد کشیده است، همه جانبه مورد ارزیابی قرار نمی دهید، تا فقط یک سلسله نظریات مرا؟ در حالیکه همه را قابل بحث و ارزیابی هم دانسته اید. آیا متبای نظریات من، همه درست و بجا بوده اند؟ اگر آری، پس باید این مطلب را به صراحت به خوانندگان خاطر نشان ساخته و در زمینه از خود انتقاد نمایید. و اگر آنها هم، آکنده از فقر منطق میباشند، پس بازهم بر شماست تا همه را ارزیابی و اقلاً توجه خوانندگان را بدان جلب نمایید؛ در غیر آن، دفاعیه شما ناقص، و شیوه شما ناقص موازین نقد علمی، و رک و راست یک شیوه اپورتونیستی خواهد بود. زیرا آن بخشی از انحرافات به نقد کشیده شده تان را که بیدفاع می گذارید، با ایهام خواننده که گویا نقد جانب مقابل اصولی بوده و بنابراین از خود دفاع نکرده اید، در حقیقت می کوشید تا در فرصت دیگری، در مسیر همان انحرافات روان گردید، که شواهد و قراین بسیار زنده و گویایی حاکی از همین شیوه شما میباشد؛ و این عمل شما قبل از همه، یک خود فریبی فرصت طلبانه است. بنابراین من برای شما بازهم این فرصت را میدهم، تا در تمامی موارد عنوان شده در "طلسم اوهام"، موضعگیری نمایید، زیرا در نوشته کنونی تان نتوانسته اید از خود دفاع نمایید.

– وکلا، برای اینکه ناتوانی خویش در دفاع از مواضع انحرافی شانرا پنهان، و ذهن خواننده را از مطالب اصلی به انحراف کشانیده باشند، بی شرمانه به برچسب زنی و اتهامات بی پایه و بی اساس متوسل شده اند، غافل از اینکه بگفته "کاوه"، این گل خشک به هیچ دیواری نمی چسپد. این طرز برخورد ایشان، در تقابل آشکار با نوشته های من بر پایه شواهد موثق، با استدلال های اصولی، و بدور از هر نوع بی مسئولیتی میباشد، که خود شان بدان اذعان دارند. من در نوشته های خود، پیوسته

آنها را به یک مبارزه سالم و اصولی فرا خوانده ام، که در اینجا به دو مثالی از آن به مثابه مشت نمونه خروار، بسنده می نمایم؛ در خاتمه نوشته "در حاشیه 23 ثور" چنین می خوانیم:

"... امیدوارم که اتحادیه عمومی به این نبشته و همه آن اسنادی که علیه خودش نشر گردیده و میگردند، قاطعانه و با یک شیوه اصولی برخورد نموده و از مواضع خود دفاع نماید."

همچنان و به همین سان در پایان مقاله "طلسم اوهام"، در صفحه 30 چنین آمده است:

"... امیدوارم که این کوشش بی نتیجه نباشد. و در صورتی که رفقای متعهد من، بر گفته خویش مصر، و یا در زمینه باور دیگری داشته باشند، بازهم توقع دارم که با این ورق پاره، برخورد قاطع و اصولی نمایند و بدینسان بر شادابی مبارزه فکری بیفزایند."

البته خواننده خود می بیند، که پاسخ این فراخوان، به جزء از برحسب و افترا چیز دیگری نمی باشد؛ و بدینوسیله وکلای مدافع بازهم ثابت نموده اند که اصول شان چگونه بوده، و در چنته خویش هیچ ندارند. به هر حال این نکته را ناگفته نباید گذاشت که پس از این، مسئولیت متوجه خودشان خواهد بود.

– وکلا، در دفاعیه خود به تناقضات سیاسی و فکری در نوشته های من اشاره می نمایند، بدون اینکه اندکی احساس مسئولیت نموده و با ارائه حتی یک نمونه هم، توجه من و خواننده را بدان جلب نمایند، تا من هم به نوبه خویش بتوانم به رفع این نقیصه پرداخته، از خود انتقاد نموده و باقی به تمام گفته های شان اعتنا و اعتقاد نمایم، زیرا حرف مفت و بدون دلیل و برهان، منطقاً هیچوقت گوش شنوایی نخواهد یافت. آنها که دیگران را به فقر منطق متهم میسازند، ولی خود شان عملاً ثابت می نمایند که از ابتدایی ترین اصول و موازین منطق بی بهره بوده و به مصداق ضرب المثل وطنی، این تف سربالا به رخسار خود شان سقوط نموده است.

من برای اینکه بازهم ثابت نموده باشم که این حضرات، برحسب عادت، پیوسته برف بام خویش را به طرف دیگران پرتاب می نمایند، در این نوشته سعی خواهم نمود تا در پهلوی نمایاندن ریشه اتهامات شان، تناقضات و عدم استقرار فکری شان را که بارها بدان اشاره نموده ام، یکبار دیگر بشکل مستند به رخ شان بکشم؛ اینکار عمدتاً با استناد به گفتار خود شان، و در مواقع لزوم با اتکا به مقاله "طلسم اوهام" صورت خواهد گرفت، که خود مستلزم نقل قول های متعدد می باشد، و امیدوارم خواننده گرامی در حین مطالعه، با توجه به این امر، در کمال شکیبایی مرا همراهی، و بدینوسیله خود قضاوت نماید که صحت چه و سقم کدام است.

باری، وکلا نوشته "طلسم اوهام و 23 ثور" خود را با این عبارات آغاز می نمایند:

"چندی قبل انیس دومین جزوه خود را پیرامون نظرات اتحادیه عمومی بیرون داده است. ما نظرات انیس را قابل بحث و ارزیابی دانسته و بجا میدانیم تا متذکر شویم که اسلوب وی در برخورد با نظرات اتحادیه عمومی نسبت

به دیگر "مخالفان" (*) خط ملی - دموکراتیک اتحادیه عمومی متمایز است. تمایز در آنست که انیس شیوه

(*) معلوم نیست، کلمه مخالفان را چرا در گیومه قرار داده اند!

عقب گویی ها و سخن پراگنی های بی مسئولیت را اختیار نکرده، بلکه برخلاف سایرین نظرات خود را روی کاغذ درج نموده است." (تکیه از من است)

در اینجا بایست توضیح نمود که نویسندگان، با تذکر اینکه انیس چندی قبل دومین جزوه خود را پیرامون نظرات اتحادیه عمومی به نشر سپرده است، نه تنها اینکه سکوت طولانی و مرگبار خویش را با کاربرد مفهوم چندی قبل پنهان می نمایند، بلکه بیهوده می کوشند تا واقعیت عینی و ملموس دیگری را هم با قید گفته دومین جزوه، انکار و بدین نهج گریبان خود را گویا خلاص نمایند! زیرا "طلسم اوهام"، چهارمین سندی میباشد که پیرامون مواضع انحرافی در اتحادیه عمومی انتشار یافته، و نوشته کنونی (دفاعیه!!!)، سند پنجم را تشکیل میدهد. اولین نوشته من در این رابطه، مقاله (نگاهی به خویش) است، که در سمینار های اتحادیه عمومی قرائت، و بخشی از مبارزه درونی مرا در داخل اتحادیه بازگو میدارد که به همین دلیل، انعکاس بیرونی نیافت. دومین آن، مقاله (در ساحت املا و اتحادیه عمومی چه میگردد!) میباشد، که هر دو جنبه اصولی و انحرافی مواضع اتحادیه را در رابطه تنگاتنگ با (املا - اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان) به بحث میگیرد. سومین مقاله (در حاشیه 23 ثور) است که قسمتی از آن، در دو شماره (خپلواکی - ارگان مرکزی سازمان ملی - دموکراتیک آوارگان افغانی) نیز به نشر رسیده است.

بنابراین دیده میشود که وکلا، با چه دروغ شاخداری، بیهوده سعی ورزیده اند تا مدارک ملموس و قابل ثبوت را در پرده اوهام خود پنهان، و بدینسان کین توزانه واقعیت زدایی نمایند! و این نمونه گویایی از رئالیسم انقلابی شان میباشد که پیوسته از آن دم می زنند!

اما باید دید که نویسندگان "با منطق و دانش پژوه"، درک ناقص و ابتدایی شان را از سیر حرکتی زمان، با نگارش مفهوم چندی قبل، چگونه عیان میسازند؟! آنها میگویند که چندی قبل، انیس دومین جزوه خود را به نشر سپرده است. این گفته آنها، چنانکه ملاحظه می نمایم، در شماره 57 - "23 ثور"، در مارچ سال جاری 1989 قید گردیده است. به همینطور می خوانیم که دومین جزوه من یعنی "طلسم اوهام"، بقول نویسندگان در ماه اگست 1988 انتشار یافته است؛ هرگاه فاصله زمانی میان اگست 1988 تا مارچ 1989 را هشت ماه قبول نمایم، نتیجه حاصله، مرور هشت ماه از نشر "طلسم اوهام" را افاده می نماید که وکلای "موشکاف"، با معیار پیمایش زمانی ویژه خود، که نقشی از دوره های اولیه تاریخ بدان حک شده است، از آن به مفهوم چندی قبل یاد نموده اند! حال هرگاه قرار باشد از همچو دریچه ای به گذشته ها و قضایای تاریخی نگاهی بیافکنیم، نتیجه منطقی آن، مغالطه در زمان خواهد بود، که نبض تاریخ است؛ و تاریخ را هم فقط در بستر زمان میتوان مطالعه کرد نه غیر؛ ورنه آیا میتوان گفت که استعمارگران شوروی چندی قبل کشور محبوب ما را اشغال نظامی نمودند؟ یا چندی قبل کودتای ننگین هفت ثور در افغانستان بوقوع پیوست؟ ...

هرگاه می خواهید قضایا را در چهارچوب زمانی آن قید نمایید، پس لازم است تا به گذشت وقت اکیدا توجه داشته باشید، در غیر آن، کارتان فاقد دقت و امانتداری خواهد بود که در نتیجه، خواننده را هم به گردابی از سر درگمی رهنمون می گردید. خوشا اینکه وکلا، واقعه نگار، تاریخ نویس و تقویم نگار نبوده اند!

حال به نکته دیگری از نقل قول متذکره، عطف توجه می نمایم، که حاکی از ستایش اسلوب من در برخورد به نظرات اتحادیه عمومی میباشد، اسلوبی که به اعتراف "نویسندگان"، به دلیل دوری گزینی از عقب گویی ها و سخن پراگنی های بی مسئولیت، از سایر مخالفین خط ملی - دموکراتیک اتحادیه عمومی متمایز میباشد. (تکیه از من است)

خوب، نخست در پاسخ به ستایش وکلا، باید گفت که من در اینجا کلامی رساتر از گفتار آموزگار کبیر پرولتاریا را سراغ ندارم، که زمانی در خطاب به دوستان نادان خود می گفت:

"کاش کمتر ما را می ستودید، و بیشتر در تاکتیک های ما تعمق میکردید و با آن آشنا می شدید!"

من هم به تاسی از همین آموزش، که خود تبلور شکوفای قتل شامخ فرهنگ انقلابی میباشد، به مغفریان میگویم که بهتر بود تا همان شیوه ای را که خود ستوده اند، بر می گزیدند و از تمجید و ستایش دیگران، که بدان نیازی هم نمی باشد، دست بر می داشتند؛ ولی اگر با شیوه من آشنایی نداشته، مگر با صداقت و شرافتمندی، اشتیاق فراگیری آنرا داشته باشند، من آنها را در گزینش آن، با یاد آوری از سخن معروف لقمان حکیم، یاری می رسانم که در پاسخ سوال: ادب را از کی آموختی، گفت از بی ادبان؛ تهداب یک بنای عظیم اخلاقی را گذاشته است. یعنی نه عقب گویی کنید، نه ناجوانمردانه برچسب و تهمت زنید، و نه با بی مسئولیتی سخن پراگنی نمایید! این همان شیوه و پرنسیپ من است که از بی ادبان آموخته ام، پرنسیپی که شما در حرف آنرا ستوده، ولی در عمل آنرا لگدمال کرده اید، و ثبوت روشن آن هم، همین افترا بی شرمانه و غیر مسئولانه شماست که:

"انیس برعکس سایر مخالفین خط ملی - دموکراتیک اتحادیه عمومی ..."

آیا می توانید کوچکترین سند و قرینه ای را ارائه نمایید که دال بر ضدیت من با خط ملی - دموکراتیک باشد، که شما "ما شاء الله"، آنرا از املاک میراثی اتحادیه دانسته و خود را هم سبکسرانه یگانه مشعلدار آن جا می زنید؟! یعنی هر کسی را که خارج اتحادیه بوده و از شما دنباله روی نه، بلکه مواضع انحرافی شما را به نقد بکشد، مخالف خط ملی - دموکراتیک میدانید؟!

این شیوه ایست که روس ها و مزدوران "خلق" و پرچمی شان از یکسو، و هم ارتجاع هار از جانب دیگر، پیوسته بدان متوسل شده و به مثابه یک حربه بدان اتکا دارند؛ دولت مزدور "خلق" و پرچم، مخالفین خود یعنی توده های زحمتکش مردم ما را، اشرار، مزدوران امریکا، چین ... معرفی و به گفته امین جلاد که (هر که با ما نیست، دشمن ماست) پیوسته عمل می نماید؛ نیرو های ارتجاعی هم، هر کسی را که به آنها بیعت نکرده، بلکه سیاست ها و روش های شان را انتقاد نماید، همواره مهر کفر و الحاد می زنند!

به همین سان شما هم که نمی خواهید خر تان از آنها عقب بماند، به همین سلاح متوسل می شوید! نفرین به این شیوه ای که شما برگزیده اید!

ضدیت با خط ملی - دموکراتیک، به قطع نظر از اینکه مشی مبارزاتی کدام سازمان است، چه معنی میدهد؟ من بارها این واقعیت را خاطر نشان نموده، به نحوی که اسناد و مدارک زیادی آنرا مبرهن میسازد، که اختلاف من با اتحادیه عمومی در وجوه معینی از سیاست های عملی آن میباشد، نه در منشور یا پلتفرم و اساسنامه آن که اهداف و وظایف مبارزاتی اش را به مثابه یک نهاد انقلابی، بر محور

مشی ملی - دموکراتیک که نیاز میرم انقلاب مییابد، مشخص میسازد؛ و من به میزان توانایی، مهر خود را در تحکیم و استواری همین خط، و در زدودن هر انحراف و عدول از همین مسیر، بجا گذاشته ام که شما جرأت انکار آنرا نخواهید داشت. همین مبارزه کنونی که خود امتداد مبارزه درونی ام در اتحادیه است، مبین چه واقعیتی مییابد؟ این کیست که با استواری روی موازین اصولی انقلاب ملی - دموکراتیک که مشی ملی - دموکراتیک اتحادیه (نه انتخابات آزاد و مواضع مشابه آن) در راستای آن قرار میگیرد، انقلاب را کماکان در دستور کار مبارزاتی خود قرار میدهد؟ و این چه کسانی میباشند که مضمون آزادیخواهانه و ضد استعماری ده سال رستاخیز خلق زحمتکش و قهرمان ما را بی شرمانه انکار، و بر دستاورد های به ثمر رسیده بخون یک و نیم میلیون شهید راه آزادی که در مقدمه همه، شکست نظامی سیستم استعمار شوروی قرار دارد، یک قلم خط بطلان می کشند؟!

آیا راه مبارزه غیر طبقاتی برچسب زنان، راه کرنش و انتخابات آزاد توطئه گران و تهمت پیشه گان، همان راه اصیل اتحادیه مییابد که با مشی ملی - دموکراتیک مشخص میگردد؟ من با آواز بلند می گویم که خیر؛ گذشته از گفتنی های بسیار زیاد، همین چند کلمه در اینجا در رد اتهام این قلم بدستان کفایت میکند که:

وکلا مدافع، با نفی بی شرمانه مبارزات ضد استعماری مردم زحمتکش ما طی ده سال که بر خواست ملی شان دلالت، و جهت تحقق آزادی ملی، هنوز هم ادامه دارد، صراحتاً بر مسئله ملی پا گذارده اند؛ در حالیکه من با اعتقاد راسخ به ضد استعماری بودن مبارزات مردم زحمتکش، بر خواست ملی و جنگ ملی تأکید می نمایم.

وکلا، با طرد مبارزات مسلحانه خلق و جایگزینی آن با شعار رفرمیستی انتخابات آزاد، برای به چنگ آوری عناصری از دموکراسی بورژوازی آمیخته با مناسبات فرتوت ارباب رعیتی در جامعه، که هر دو به زنجیر های سرمایه انحصاری بین المللی پیوند دارند، مجادله و اصرار ورزیده و بدینسان، واقعیت نیات ارتجاعی خویش را با سرخاب دموکراسی خواهی، بیهوده پنهان میسازند؛ در حالیکه من نیل به دموکراتیسم پیگیر را که نیاز میرم تکامل سالم جامعه را در زیربنا بازگو می نماید، از طریق انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین پیشنهاد می نمایم؛ یعنی در یک کلام، من در برابر شعار انتخابات آزاد برای تکامل جامعه (!)، به تئوری انقلاب ملی - دموکراتیک تمسک می جویم.

حال خواننده فضاوت نماید که چه کسی در راستای خط ملی - دموکراتیک حرکت و بر آن پافشاری می نماید، و چه کسی آنرا به زمین زده و در تئوری و عمل بدان خیانت میورزد.

دفاعیه نویسان بازهم در ادامه گفتار خویش چنین می نویسند:

"اول باید گفت که در جرگه روشنفکران مترقی کشور ما کسانی یافت میشوند که با بکاربرد کلمات و جملات زیبا و مقبول تلاش میورزند تا عقیماندگی سیاسی و فکری خود را بدرجه فضیلت بالا کشیده و خود را دانشمند و ادیب معرفی دارند. این چنین روشنفکرانی با کنار هم گذاشتن کلمات و جملات زیبا میکوشند تا شکلا نظریات خود را مورد پسند عرضه بدارند، در حالیکه نوشته های آنان اکثراً فاقد روابط درونی و تسلسل معنوی بوده و در بسا جا تناقضات و گسست محتوای آن در شکل نوشته بصورت مواضع ضد و نقیض سیاسی و فکری عرض اندام میکند. این میرزا بنویس های متعارف از مقولات و

اصطلاحات تعریف شده اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و فلسفی چنان تصورات بی رغبت (*) و دور از واقعیت تحویل خواننده میدهند که از سر تا پای نوشته های شان فقر منطق متبارز میگردد.

می گویند دستم به آلو نمی رسد، آلو ترش است؛ عجز و ناتوانی این وکلا هم، از همین استدلال شان، بخوبی پیداست.

بازهم باید گفت که بهتر بود تا تهمت گران، برای تثبیت اتهام خویش در اینجا، فقط به عنوان نمونه، شاهدهی را هم به نوشته خویش اضافه می نمودند، تا اقلا خوانندگان می توانستند قضاوت نمایند. ولی معلوم است که آنها، همانطوری که بخون یک و نیم میلیون شهید راه آزادی و هزاران مصیبت دیگری که بر هموطنان دردمند ما تحمیل گردیده و میگردد، ارج نگذاشته و با پر رویی خاصه خویش، مبارزات آزادیخواهانه ضد استعماری مردم زحمتکش ما را نغی نموده اند، به همانگونه که قضاوت شان هم اعتنایی نداشته و هرچه به دهان شان جور آمد، نشخوار میکنند.

آنها باید نشان میدادند که من چه وقت و در کدام نوشته ای، ادعای دانشمند بودن و ادیب بودن را نموده ام، زیرا ادعای بدون اثبات، همانا اتهام مغرضانه است، نه چیز دیگری؛ ولی بگذارید که من در اینجا، فقط با ارائه یک مثال از همان جزوه "طلسم اوهام"، عکس اتهام شما را ثابت نمایم.

در صفحه 4 - طلسم اوهام و آنهم در پایان گفتار پیرامون اغلاط و اشتباهات املائی و انشائی اتحادیه و بعضی نیروهای دیگر روشنفکری، که در جای دیگری در همین نبشته به تفصیل بدان اشاره خواهم کرد، چنین آمده است:

"... البته بعضا انسان به این تصور می افتد که نشود همین نیروهای روشنفکری ما، در پهلوی وظایف و وجایب انقلابی مبارزاتی شان (اکنون بر سیل حاشیه باید اضافه کرد که وکلای مدافع، با انقلاب سر و کاری ندارند) وظیفه تبلیغ و ترویج املاء و انشاء غلط یا درست نگفتن و درست ننوشتن را هم ایفا نمایند، که در آن صورت سواد و نیمچه سواد ما مردم را که خوانندگان نشرات شان میباشیم، آسیب پذیر خواهند ساخت." (اینبار تأکید شده است)

آری، چنانچه میخوانید، من نه اینکه خود را دانشمند و ادیب معرفی نمی نمایم، بلکه برعکس گفته شما، از سواد و نیمچه سواد یاد مینمایم که متأسفانه شما بی سوادان، همین گفته را هم هضم کرده نتوانسته اید. به هر حال قضاوت حق خواننده است.

اما راجع به عقبماندگی سیاسی و فکری که شما همواره همه مخالفین خط انحرافی و سازشکارانه خویش را بدان متهم میسازید، بازهم نه تحلیلی را بدست داده و نه هم مثالی را ارائه نموده اید، تا معلوم می شد که عقبماندگی دیگران در چه، و درک شما از آن کدام است؟!

(*) معلوم نیست که وکلا، به چه زبانی می نویسند، زیرا به مفهوم تصورات بی رغبت، تعبیری در زبان دری وجود ندارد.

ولی هرگاه به این مطلب از دید تاریخی درنگ نموده و آنرا در محدوده تضاد درونی پدیده ها که در آغاز بدان اشاره شد، مدنظر گرفته و تبارزات عینی آنرا در روند تکامل تاریخی جوامع جستجو نمایید، خواسته یا ناخواسته به نتیجه ای می رسید که من قبلا در مقاله "طلسم اوهام"، بدان تماس گرفته ام که متن آن، همانا مفهوم نو و کهنه، مترقی و مرتجع، پیشرو و عقبمانده، بالنده و میرنده و ... را بخوبی افاده می نماید. بیایید همان گفته را از صفحه 21 طلسم اوهام، یکبار دیگر در اینجا بیاد بیاوریم:

"... معلوم نیست که منظور نویسندگان مقاله اتحادیه عمومی از ترقی و تعالی جامعه افغانستان چه می باشد که بخاطر آن، مردم را به ترک جنگ ترغیب نمود؟ (ترک جنگ آزادیبخش ملی در شرایط حاکمیت استعمار)

آخر کلمات هم جان دارند، و نباید آنها را هضم نشده و خشک و بی روح، در محل نامناسب شان استعمال نمود.

اگر ترقی و تعالی را که مترادف یکدیگر اند، گرایش بالنده و همونوا با قانونمندی عینی تکامل میدانید، پس بی جدل باید قبول نمایید که راه رسیدن به قله های شامخ آن، در مرحله کنونی از روند تکامل تاریخی جامعه ما را، همانا انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین، علامت گذاری می نماید که مضمون آن، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی می باشد، مبارزه ای که جنگ آزادیبخش ملی ما با زدودن نواقص و کمبود هایش، سمت انقلاب یا ترقی مورد نظر ما را رده یابی مینماید. ولی اگر بازهم اصرار شود که ترقی و تعالی جامعه ما، با برافراشتن شعار انتخابات آزاد میسر میگردد، در پاسخ می گویم که اینگونه "ترقی" و "تعالی"، نه در قاموس اندیشه ما وجود داشته و نه هم عطش جانگداز ما را فرو می نشاند، بلکه جای آنرا در موزه آثار و اندیشه های عهد باستان بایست جستجو کرد."

آیا وکلای مدافع، مفهوم عهد باستان و موزه آثار عتیقه را درک کرده اند؟ متأسفانه نشانه ای از این درک، در همین برخورد شان ملاحظه نمیگردد.

آنها هنوز هم ندانسته اند که من، خیالبافی های مضحک و از آنجمله مدل ایده آلیستی انتخابات آزاد شانرا و آنهم در شرایط مبارزات مسلحانه توده ای در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری و آزادیبخش ملی - انتخاباتی که سردمداران وطنفروش پرچمی و "خلقی" و هم قماشان اخوانی شان هم، به زبان خاصی از آن دم می زنند، قبلا در موزه آثار عهد باستان قرار داده ام، زیرا که با روند تکامل و قانونمندی های آن در همین شرایط، همونوا نبوده، بلکه برعکس نظر نویسندگان "متفکر و پیشرو" اتحادیه عمومی، رشد و تکامل جامعه را سد میشود. بنابراین روشن است که طرز دید و تلقی وکلا از قضایا، نمایانگر عقبماندگی فکری شان می باشد، نه چیز دیگری؛ و آنها بازهم باید بیاموزند که هیچگاهی، بی سنجش و بدون برهان و استدلال، به میدان معرکه سیاسی پا نگذاشته و هرگز به کسی بی موجب اتهام نزنند.

اما پیرامون تناقضات و فقر منطقی که ایشان همواره از آن سخن رانده و به گفته خویش، سعی در بیان آن نموده اند (!)، باید گفت که بر روال همیشگی یک نمونه ای را که دال بر صحت مدعای شان باشد، بیان کرده نتوانسته اند، که این خود از بی منطقی و درماندگی خودشان حکایت میکند؛ ولی برعکس،

من این شواهد مستند را در جای مناسبی در ادامه این عبارات، در معرض داوری خوانندگان خواهم گذاشت، تا بازهم و برای هزارمین بار چهره اصلی شان نمایان گردد.

آنها پاراگرافی از نوشته من از "طلسم اوهام" را نقل، و آنرا گویا تحلیل نموده و مرا با خشم و کین به شلاق می زنند، که چرا ده سال رستاخیز خلق قهرمان افغانستان را، ده سال مبارزه برای آزادی از هرگونه ظلم و استعمار میدانم.

من به تأسی از آنچه که در آغاز این مقال پیرامون مند تحقیقی خود در این نوشته دایر بر اتکای عمده بر شواهد مستند، یادآور شده ام، اکنون همان گفته خود را که وکلای مدافع، از جزوه "طلسم اوهام" بیرون و آنرا گویا تحلیل نموده اند، در اینجا نقل می نمایم، و به تعقیب آن، گفتار مشرح ایشان را بدور از تصرف میآورم، تا خواننده، "فقر منطق" من، و "منطق کوبنده" وکلا را، در کنار هم مطالعه، و بخودی خود قضاوت نماید.

من در مقاله "طلسم اوهام"، (قرارداد ژنو) را چنین تعریف نموده ام:

"قرارداد ژنو پیرامون به اصطلاح حل مسئله افغانستان، به معنی و مفهوم واقعی کلمه، عبارت از سند تباری اردوگاه امپریالیسم جهانی در مواجهه (*) با رستاخیز خلق قهرمانیست که جهت نیل به آزادی و برچیدن بساط ظلم و استعمار، ده سال تمام مصممانه رزمیده و با پیکار عظمت آفرین و سرنوشت ساز خود، غول استعمار را به زانو در آورده است."

حال، تحلیل وکلای مدافع استعمار را که به ادامه گفتار من، در "23 ثور" نامبرده آمده است، در اینجا به تفصیل نقل می نمایم، تا دیده شود که آنها چگونه به مسئله برخورد می نمایند. آنها می نویسند:

"این تعریف از روایت (***) ده ساله در افغانستان که در واقع یک تعریف عامدانه و بگونه عامیانه از رویداد های تاریخی است، نه تنها اینکه فاقد نشانه از رئالیسم انقلابی می باشد، بلکه نشانگر این هم است که وی مانند هر نویسنده قراردادی و "غیر متعهد" جرئت آنرا ندارد تا از مواضع انقلابی و متعهدانه در برابر طبقات و اقشار زحمتکش جامعه، واقعات و رویدادها را طوریکه هست بیان دارد و بدینوسیله فرمان روایان مستبد و جابر را به دادگاه تاریخی مردم معرفی نماید، بلکه کوشش آنست تا از این رویدادها چنان تصاویر غیر تاریخی و غیر واقعی بدست بدهد تا لطمه به فرمان روایان حاکم وارد نگردد.

(*) کلمه مواجهه، در نقل قولی که وکلا کرده اند، به مواجهه تبدیل شده است که کاملاً غلط میباشد و این بی سوادان، درست دیگران را هم غلط می نویسند!

(**) مفهوم کلمه روایت در این جمله قابل فهم نمی باشد، زیرا روایت ویرا معنی میدهد؛ اما اگر مقصود رویداد باشد، بازهم استعمال آن غلط است، زیرا جمع رویداد، رویدادها میباشد که روایت در هیچ قالبی نمی گنجد.

با حرکت از همین موضع است که نویسندگان، ده سال شکنجه روحی و جسمی، ده سال کشتار و خانه خرابی و ده سال پامال شدن ارزش های مادی و معنوی مردم افغانستان را که از یکطرف توسط متجاوزین روسی و ایادی داخلی وی "خلق" و پرچم و از سوی دیگر توسط احزاب اسلامی ارتجاعی و حامیان غربی و منطقوی شان صورت گرفته است ده سال مبارزه برای آزادی از هرگونه ظلم و استعمار میداند.

با تأسف و برخلاف نظر نویسندگان باید گفت که مردم ما بنابر عوامل مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و سازمانی ... در حالتی نبودند که ده سال مقاومت قهرمانانه علیه متجاوزین را به مبارزه علیه ظلم و برچیدن بساط استعمار از میهن ما توأم سازند. با وجود اینکه ده سال جنگ مقاومت به شانه های توده های زحمتکش حمل شد، با وجود اینکه هزاران قربانی را درین ده سال توده های زحمتکش متحمل شده و تمام دار و ندار خود را از دست دادند، اما از آنجاییکه توده های زحمتکش بنابر عوامل گوناگون نتوانسته اند هنوز دشمنان اجتماعی، تاریخی ملی و بین المللی خود را در ابعاد و چهره های مختلف بشناسند، از اینرو اگر در یک جبهه جنگ مقاومت را در شانه های خود حمل کردند، از سوی دیگر مورد بهره برداری های ظالمان و جابران و در یک کلام بخش دیگری از دشمنان اجتماعی خود قرار گرفتند. اگر از یک درب متجاوزین و مزدورانش بیرون رفتند و به بخشی از سیستم استعماری ضربه وارد کردند، از سوی دیگر می بینیم که بخش دیگری از سیستم استعماری از دروازه دیگری وارد میگردد.

از این لحاظ مشکل است ادعا کرد که جنبش ده ساله مردم ضد استعمار بود.

از دید تاریخی و اجتماعی مبارزه علیه استعمار، استبداد و ظلم ... مقوله ای تعریف شده و روشنی اند که با شیوه مبارزه، با شکل سازمانی، با خواست، هدف و شعار های مبارزاتی پیوند منطقی دارد." (تکیه ها از من است)

آری، این بود بحث طفلانه وکلای مدافع استعمار پیرامون تعریف من از قرارداد ژنو که در صفحه قبل نقل شد. البته بعضا انسان به تحیر میافتد و نمیداند به کدام الفاظ و عبارات، با این قماش مردمان طرف واقع شود؛ مردمانی که املاء و انشاء را هنوز فرا نگرفته، مگر در سایه پیل خود را بزرگ شمرده و بدینسان با بی شرمانه ترین شکلی به سرنوشت مردم و خون یک و نیم میلیون شهید بازی می نمایند!!!

آنها ده سال مبارزه مردم را، ضد استعمار نمی دانند! و از اینکه من این مبارزه ده ساله را مبارزه ضد استعماری برای تحقق آزادی ملی تعریف نموده ام، بی شرمانه ترین دشنام و اتهام را نثار من نموده اند. خیر، من از آنها توقع دیگری ندارم و این را افتخار خود میدانم که بخاطر منافع ملی مردم زحمتکش خویش، مورد دشنام هر کسی که باشد قرار بگیرم. موضعگیری آنها طوربست که حتی دست های مزدوران آشکار روس ها را هم از عقب بسته اند!! البته خواننده گرامی خود قضاوت خواهد نمود.

از نظر من بحث روی بدیهیات، بیانگر حکمت و تعقل نمیشد، بدیهیاتی که نه تنها یک طفل افغان بدان وقوف و باور دارد، بلکه کافه مردمان آزاده، بشر دوست و حق شناس جهان بدان اعتقاد کامل دارند و آن اینکه مردم مظلوم و قهرمان افغانستان، ده سال تمام جهت دسترسی به آزادی ملی، تحقق حاکمیت ملی و ... از نوامیس ملی شان در برابر استعمار شوروی، جانبازانه و در کمال شرافتمندی دفاع نموده و در این راه، در پهلوی خسارات، تلفات و هزاران هزار مصیبت دیگری، دستاورد های پربار و پر افتخاری را هم، ثبت دفترچه تاریخ نموده اند.

من از این عناصری که بی شرمانه ادعای ملی بودن را دارند می پرسم که آیا توده های میلیونی و زحمتکش مردم افغانستان، آنقدر بی مروت بوده اند که با تجاوز عریان و مستقیم روس ها و مزدوران شان، بخاک، شرف، حرمت و در یک کلام به نوامیس ملی شان، دست زیر آلاشه نشسته و وجیهه دفاع از ناموس خویش را به مزدوران امریکا و ... واگذار کردند؟؟!! اگر نی، پس چرا این جنگ ده ساله، جنگ دفاع از شرف و ناموس، جنگ برحق آزادیخواهانه مردم ما علیه دشمنان شان را، که در آن یک میلیون و نیم شهید و هزاران مصیبت دیگری را هم متحمل شده اند، به نیروهای ارتجاعی و حامیان غربی شان نسبت می دهید؟! نمیدانید که روس ها و باند های وطنفروش "خلق" و پرچم هم، همین ادعا را دارند؟! اینکه دشمنان دیگر مردم افغانستان از این فرصت استفاده نموده و به نوبه خویش در مسایل ملی و مقدرات مردم ما، دست درازی نموده و می نمایند، هرگز نافی مبارزه ملی مردم و دفاع جانباخته شان از شرف، ناموس و حیثیت ملی شان نمیباشد. مردم ما همانطوری که، برای دفاع از آزادی و نوامیس ملی شان، استعمارگران گوناگون از آنجمله انگلیسی را درس تاریخی داده اند، همچنان ده سال است که پوزه استعمارگران شوروی و مزدوران "خلقی" و پرچمی و شرکای شان را، که از سرنوشت اسلاف استعمارگر شان عبرت نگرفته اند، به خاک مالیده و به همینسان، دشمنان دیگر شان را که به مقدرات ملی و سرنوشت شان بازی نمایند (امریکا و یاران غربی اش، چین، اعراب، پاکستان ...) به خاک و خون خواهند نشاند؛ و همین مردم است که به دشمنان رنگارنگ دیگری که سعی دارند آب را خت کرده، ماهی بگیرند، پیوسته هوشدار میدهند. ولی از آنجاییکه شما گوش های تان کر، چشم های تان کور و چنانچه دیگر ثابت نموده اید که به منافع و سرنوشت مردم هم، علاقه ای ندارید، از همه بیخبر و این ندای وجدان وطنپرستانه مردم ما را هرگز نمی شنوید؛ و آنانی را هم که در راه مردم گام گذاشته و هستی و بقای خویش را فقط در همین راه و در کنار مردم میدانند و بس، به تیر اتهام بسته و در راه شان سنگ اندازی می نمایید.

آیا واقعیات و رویدادها از نظر شما، همین مفهوم را افاده می نماید که امریکا و مزدورانش، ده سال است که از نوامیس ملی مردم افغانستان در برابر استعمارگران شوروی و نوکرانش، دفاع می نمایند؟! آیا تعهد در برابر طبقات زحمتکش، همین معنی را میدهد که توده های میلیونی مردم را نادیده گرفته و مبارزه شان را به نیروهای ارتجاعی و امریکا نسبت می دهید؟!

آیا رئالیسم انقلابی در قاموس ضد انقلابی شما، به همین شکل تعبیر شده است؟ ...

پس واضح است که با اینگونه معیار های شما، ما غیر متعهد میباشیم، و ما به اینگونه عدم تعهد افتخار می نماییم.

پس روشن است که چه کسانی عامدانه رویدادهای تاریخی را میخواهند تحریف نمایند! بیایید همین نکته را بازهم و برای هزارمین بار، بطور بسیار جلی و آشکار در گفته دیگر تان مطالعه نماییم و آن اینکه، شما در ادامه نوشته خویش چنین می گوید:

"اگر از یک درب متجاوزین و مزدورانش بیرون رفتند و به بخشی از سیستم استعماری ضربه وارد کردند، از سوی دیگر می بینیم که بخش دیگری از سیستم استعماری از دروازه دیگری وارد میگردد." (تکیه بازهم از من است)

در اینجا و در همین سه سطر، بازهم دیده میشود که شما چگونه به تناقض و ضدگویی مبتلا میباشید؛ یعنی شما از مبارزه و مقاومت مردم سخن می رانید که به بخشی از سیستم استعماری ضربت وارد کردند. و این خلاف گفتار قبلی تان است که می گوید، نه مردم، بلکه روس ها و مزدوران شان، امریکا و وابستگانش!

آیا ضربت وارد نمودن مردم به بخشی از سیستم استعماری، به مفهوم مبارزه ضد استعماری نمیباشد؟ اگر نی، پس چطور این بخش استعماری ضربت دیده و از درب هم بیرون میرود؟ و اگر آری، پس چرا با مبارزه ضد استعماری مردم به ستیز برخاسته و آنرا یک قلم نفی می نمایید؟ و اگر این ضربت، نه توسط مردم، بلکه توسط امریکا و مزدورانش بوده است، پس با گفته بالای خویش چه میکنید که ضربت را به مردم نسبت میدهد؟

می بینید که فکر و منطق شما چگونه است!!!

حال باید از شما پرسید که آیا متجاوزین روس و مزدورانش، از افغانستان بیرون رفته اند؟ زیرا شما می گوید که بخشی از سیستم استعماری و مزدورانش از یک درب بیرون رفتند!

همین دولت مزدور پرچم و "خلق" که کماکان، از حمایت مستقیم و همه جانبه اربابان روسی خود برخوردار میباشد؛ هنوز هم مردم ما را در تمامی ابعاد و زمینه ها سلاخی می نماید، و اربابان روسی شان، اگر عساکر متجاوز خود را به آن سوی مرز انتقال داده اند، ولی در مقابل با ارسال پیهم و بلا انقطاع مدرن ترین سلاح های آدمکشی و با آنچه که در توان دارند، از دولت مزدور خویش، از اهداف و منافع استعماری خویش، بوضاحت حراست و نگهداری می نمایند، که این خود نشان میدهد که آنها از درب بیرون نرفته اند، و شما هم با اینگونه طرز دیدی، نه اینکه به چشم های مردم ما خاک پاشیده نمی توانید، بلکه خود را هم اضحوکه دوران نموده اید.

و ما در مقابل، به مردم وفا شعار خویش می گوئیم که به هیچ وجه و برای یک لحظه ای هم غافل نباشید، زیرا دشمنان تان، نه اینکه بیرون نرفته اند، بلکه با تمام قوا و امکانات، و با تمام حيله، دسیسه و مانور های اغواگرانه، از خواست و منافع استعماری خود دفاع می نمایند؛ و بر شماست تا شکست کامل اراده دشمن، که قصد انقیاد تان را دارد، و سرنگونی مزدوران وی و تا تحقق آزادی واقعی ملی، سلاح رزم دشمن کش تان را به زمین نگذارید.

اما در مورد اینکه، به دیده شما، بخش دیگری از سیستم استعماری از دروازه دیگری وارد میگردد، باید گفت که عجباً! شما با چشم های نابینا، چگونه رویدادها را مشاهده می نمایید!

هرگاه مداخلات امریکا و متحدین و وابستگانش را، ورود از دروازه دیگری تعبیر می نمایید، باید گفت که این ورود اقلاً سابقه ده ساله داشته و از همان آوان نخست تجاوز روس ها، امپریالیسم امریکا هم برای تأمین منافع آزمندانه خود، با روس ها به شیوه های گوناگونی و از طریق وابستگان خود در افغانستان و در منطقه به رقابت برخاسته، و در تمامی زمینه های جنبش آزادیبخش مردم ما تشبث داشته و هنوز هم دارد.

اما اگر تشیبات کنونی امریکا را پس از خروج **عساکر مسلح روس**، که خروج استعمار را معنی نمیدهد، ورود استعمار امریکا به مثابه یک سیستم میدانید، بازهم باید گفت که این "رویداد عینی" را فقط چشمان بسته شما می بیند و بس. ولی باید پرسید که آیا روس ها میدان را به رقبای امریکایی خود گذاشته اند که با بیرون شدن شان، امریکا وارد صحنه گردیده باشد؟

من میگویم که تباری امپریالیسم امریکا و شوروی، مشخصا در رابطه افغانستان، گفتار شما را افاده نموده، بلکه بیشتر به سعی برای تأمین امتیازات متقابل اشارت دارد. و هرگاه فرضا تباری دو قدرت امپریالیستی، با در نظر داشت اوضاع و شرایط دیگر جهانی، منجر به واگذاری افغانستان بدست تنها یکی از این دو قدرت امپریالیستی گردد؛ و قدرت دیگر در مقابل، امتیاز خود را در گوشه دیگری از جهان بدست آورد، در آن صورت هم این امریکا خواهد بود که از افغانستان به نفع رقبای روسی خود خواهد گذشت، نه عکس آن، زیرا افغانستان در استراتژی جهانی امپریالیسم امریکا، به مثابه کشوری در ساحه نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی معنی میدهد، که نمی تواند برای همیشه در این منطقه (در افغانستان) با روس ها رقابت موثر و دوامدار نماید؛ و چنانچه روس ها در بدل افغانستان، امتیاز دیگری برای امریکا در گوشه دیگری از جهان بطور مثال در نیکاراگوا، که همچنان عرصه کشمکش های شان میباشد، قایل شوند، خواهیم دید که امریکا از رقابت خود در افغانستان، دوری خواهد نمود، زیرا موقعیت استراتژیک نیکاراگوا در سیاست جهانی امریکا، مهمتر خواهد بود تا افغانستان؛ و من بارها به این نکته اشاره نموده ام که نیکاراگوا برای امریکا، حیثیت حویلی خلفی قصر سفید واشنگتن را دارد.

پس از همه آنچه گفته آمدیم، نتیجه میگیریم که سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه یک سیستم استعماری و مزدورانش، به هیچ وجه از افغانستان بیرون نرفته اند، تا جای شان را اکنون امپریالیسم امریکا و وابستگانش پر نموده باشند. تضاد و کشمکش های دو قطب اردوگاه امپریالیسم جهانی پیرامون افغانستان، با وصف فروکش نسبی در چهارچوب (قرارداد ژنو) که تباری شان را مبرهن میسازد، کماکان ادامه داشته و جهت عمده این تضاد را، ملت ستمدیده و قهرمان افغانستان میسازد، که برای حل این تضاد آشتی ناپذیر، ده سال است که به مبارزه مسلحانه و جنگ آزادیبخش رو آورده است؛ و هیچ خس و خاشاک دیگری، این حقیقت بدیهی را نه انکار کرده میتواند و نه بر دستاورد های بخون به ثمر رسیده خلق های زحمتکش ما، میتواند پرده ساتر بگسترد. تنها و یگانه کسانی که این حقیقت آفتاب گونه را انکار می نمایند، همانا استعمارگران روسی، مزدوران "خلقی" و پرچمی و کاسه لیسان دیگر شان در گوشه و کنار دنیا میباشند و بس. زیرا آنها مداخله نظامی و اشغال ده ساله افغانستان را، که عامل مستقیم یکمیلیون شهید، پنج میلیون آواره، و هزاران هزار مصیبت دیگری برای مردم ستمدیده ما میباشد، "انترناسیونالیسم"، "سوسیالیسم"، "ترقی"، "دوستی و همکاری" و دفاع از دستاوردهای "انقلاب ثور"، در برابر مزدوران امریکایی، چینیایی، پاکستانی ... قلمداد می نمایند که با کمال تأسف، شما هم به همین ساز، مگر به شیوه دیگری می رقصید؛ زیرا شما ده سال مبارزه آزادیخواهانه مردم ما را دو دسته به امریکا و مزدوران وی نسبت داده و به همین دلیل، در یک کلام ادعا می نمایید که جنبش ده ساله مردم ضد استعمار نبود!!! زیرا "از دید تاریخی و اجتماعی مبارزه علیه استعمار، استبداد و ظلم ... مقوله تعریف شده و روشنی اند که با شیوه مبارزه، با شکل سازمانی، با خواست، هدف و شعار های مبارزاتی پیوند منطقی دارد."

چرا این تعریفی را که غیر از شما، گویا هیچ کس دیگری از آن خبر ندارد، صراحتاً نمی نویسد تا مارکه تانرا خوبتر و بیشتر بتوان شناسایی کرد؟

آیا، چنانچه ادعا می نمایید، جنبش ده ساله مردم، بدون خواست، هدف و شعار بوده است؟

آیا این مبارزه شکل و شیوه ای هم نداشته است؟

اگر "خدای ناخواسته" این ادعای شما درست باشد، پس لطفا همین پدیده را برای مردم تعریف نمایید، پدیده ای که نه شکل دارد، نه شیوه، نه خواست، نه هدف، نه شعار...! در یک کلام پدیده غیر طبقاتی!

می بینید که شما چه با منطق مردمانی میباشید! و در مقابل، مردم ستمدیده افغانستان هم، باید نهایت بی منطق و دیوانه بوده باشند، که بدون خواست و هدف، ده سال جنگ مسلحانه نموده و در این جنگی که بر ایشان تحمیل شده و هستی و هویت ملی شان را هم تهدید نموده است، هنوز هم جانبازانه، از خود، بقای خود و شرف خود دفاع می نمایند!!!

از جانب دیگر، شما با این طرز دید، که از کور مغزی ویژه خرده بورژوازی مایه گرفته است، نه تنها واقعیت آشکار ده ساله و دستاورد های بخون به ثمر رسیده مبارزات آزادیخواهانه و ضد استعماری مردم زحمتکش ما را بی شرمانه انکار می نمایید، بلکه بر پیشینه افتخار آمیز تاریخی شان مبنی بر بیگانه زدایی و مقاومت ضد استعماری شان هم، غشای اوهام خود را می گسترید. و نه باید روشن بسازید که مبارزات ضد استعماری گذشته مردم ما در طول تاریخ پر ماجرای شان، چه شکل، شیوه، خواست، هدف ... داشته، و آیا با تعریف اکتشافی شما مطابقت خواهد داشت یا خیر؟

بهرحال، بازهم باید به صراحت اعلام نمود که این موضع تازه شما، هرگز تصادفی نمیباشد، بلکه ادامه همان شعار جنبش غیر طبقاتی تان است که بخاطر آن، (کاوه) شما را به تأسی از گفتار بنیانگذار بین الملل سوم، در قفس نمایشی در کنار کانگروی آسترالیایی جا داده است؛ و من که در همان وقت طی سندی، گفتار شما را، تا اینکه آنرا توضیح نمایید، با حسن نیت اشتباه لفظی ارزیابی نمودم؛ ولی روند وقایع متأسفانه عکس آنرا ثابت نمود، طوریکه این لغزش غیر قابل اغماض، نه اشتباه، بلکه در حقیقت سلاح برگزیده مبارزاتی تان بوده است که تکاملش، سرانجام به نفی انقلاب و نفی ماهیت ضد استعماری مبارزات آزادیبخش مردم و دستاوردهای آن منجر گردید. مطابق همین طرز تلقی است که شما، نه واژگونی سلطه امپریالیسم و ستم ملی آنرا هدف قرار داده، بلکه با غلتیدن به گرداب گندیده رفرمیسم، خواست همزیستی مسالمت آمیز خود را، با پیشکش نمودن شعار انتخابات آزاد، برای آزادی واقعی ملی و استقرار دموکراسی بورژوازی و اصلاحات دموکراتیک، یعنی همه در سایه رحمت امپریالیسم، موعظه می نمایید!

آری، من میگویم که این موضع کنونی شما، امری تصادفی نمیباشد، و چطور امکان دارد که پس از گذشت ده سال از نبرد ضد استعماری مردم ما، به چنین نتیجه ای برسید! لب به سخن گشودن اخیر شما که با شعار "جنبش غیر طبقاتی" آغاز یافت، در موقع خیلی حساسی صورت گرفته است که سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت مزدوریش، با نمایش مانور های عوام فریبانه استعماری و سرودن

آهنگ های "آتش بس"، "قانون اساسی"، "آشتی ملی" (بخوانید انقیاد ملی) و خروج قوای متجاوز روس، سعی دارند تا مردم ما را اغواء نمایند.

از سوی دیگر، شما هم با رقصیدن های پی در پی و هماهنگ با آن ساز، گرایشات جنبش غیر طبقاتی، نفی منافع خلق در یک جنبش آزادیبخش ملی، نفی انقلاب و برافراشتن درفش سفید "صلح"، انتخابات آزاد و در نهایت، نفی رستاخیز ضد استعماری ده ساله خلق زحمتکش کشور را از خود تبارز داده اید؛ آیا این یک تصادف است، یا اینکه یک سیاست بموقع، حسابگرانه و هدفمند که علمبرداران آن بدینسان، بی شرمانه بر اجساد بخون آغشته شهدای راه آزادی و شرافت میهن محبوب و آزاده پرور ما پای، و به زخم های خونچکان و ناسور میلیون ها هموطن بیگانه ستیز، وطنپرست، دردمند و در خون نشسته ما نمک، و احساسات شان را سخت جریحه دار نموده اند؟

علمبردارانی که هنوز هم از ملی بودن سخن می رانند! واقعا که این چرخ افسونگر، از این بازیگری ها را بسیار دارد!

این علمبرداران سازشکار، با وجود شعار جنبش غیر طبقاتی خویش، عملا با شعار انتخابات گویا آزاد در شرایط کنونی، و بویژه نفی مضمون مبارزات ملی خلق کشور و اهداف تاریخی آن، و با اعلام اینکه جنبش ده ساله مردم زحمتکش کشور ما، ضد استعمار نبوده است، گرایش واقعی طبقاتی خود را بوضاحت نشان میدهند که در کنار چه طبقاتی و علیه کدام طبقاتی قرار گرفته اند. پس بخوبی روشن است که اتهامات و اعصاب خرابی های وکلای مدافع، ریشه در کجا دارد؛ و خواننده هم میتواند بکلی قضاوت نماید که چه کسانی عقیماندگی فکری، سیاسی و فقر منطق دارند؛ چه کسانی، ملی و انقلابی هستند و هم تناقضات در کجا نهفته میباشند.

من همانطوری که طی صفحات قبلی بر گوشه هایی از این تناقضات انگشت گذارده ام، اکنون یکباردیگر و بر حسب وعده، نمونه های دیگری از این تناقضات را در اینجا قید می نمایم، هرچند که سخن هم به درازا بکشد، زیرا با دلیل، برهان و اثبات است که میتوان اتهامات را خنثی، و مشت کوبنده ای بر دهان دست اندرکاران آن حواله کرد؛ ولی قبل از آن، نکته ای را در اینجا قابل یادآوری میدانم و آن اینکه، تناقضات مورد نظر که در لابلای صفحات "23 ثور" خود نمایی میکنند، همه اشاره به مبارزات آزادیبخش مردم افغانستان و ماهیت ضد استعماری آن دارند؛ و این خود، تناقض صریح و آشکار نیست با موضع وکلای مدافع که ماهیت ضد استعماری مبارزات ده ساله مردم را نفی می نماید. احتمال میرود که موضع اولی، از جریانی که بر ضد خط سازش در اتحادیه در نبرد است، نمایندگی نماید؛ هرگاه چنین باشد، آن رفقا می بایست مطلب را روشن نمایند. علاوه سوال دیگری در اینجا به ذهن خطور می نماید و آن اینکه، هرگاه مبارزه خط اصولی که همان مشی اصلی ملی - دموکراتیک میباشد، تا آن حدی قوت یافته باشد که انعکاس خود را در صفحات "23 ثور" هم نشان بدهد، پس چطور است که نمایندگان خط سازش، پس از مدت ها سکوت، خشم و اتهام خویش را به طرف من نشانه گرفته، و تضاد آشکار خود را با گرایش اصولی در درون اتحادیه، نادیده میگیرند؛ و هم امکان ندارد که بدون درک و حل این تناقضات، به شناخت ماهیت یگانه یک سازمان دست یافت، زیرا یک سازمان نمیتواند که در عین زمان، هم ملی و انقلابی باشد و هم ضد آن. همه اینها سوالاتی میباشند که ذهن خواننده را آزار داده و بنابراین مستلزم جواب هستند.

اینک من تناقضات نامبرده را در اینجا به تفصیل قید می نمایم تا خواننده، با در نظر داشت مطالب متذکره در صفحه قبلی مبتنی بر نفی مبارزات ضد استعماری ده ساله مردم ما توسط آیین شکنان اتحادیه، باز هم قضاوت نماید که صحیح چه و سقیم کدام است.

البته از ده ها شماره "23 ثور" که طی ده سال جنبش مسلحانه مردم ما به نشر رسیده، و همه از مبارزات ضد استعماری و جنبش آزادیبخش مردم ما یاد می نمایند، در اینجا تنها به یک شماره آن اکتفا می نمایم که همین اکنون در دسترس من قرار دارد؛ و در صورتیکه خوانندگان خواستار آن باشند، حاضر هستم، همه شماره های "23 ثور" را مرور و مسایلی را که با موضع کنونی اتحادیه مبنی بر نفی مبارزه ضد استعماری مردم ما تناقض دارند، درج کاغذ نمایم. بهر حال، تناقضات مورد نظر را اکنون در شماره 53 "23 ثور"، که در جون 1988 به نشر رسیده است، نشانی می نمایم.

در قلب صفحه اول "23 ثور"، عنوانی به این شکل جلب توجه می نماید:

پیام به بازماندگان شهدای راه آزادی

اگر اشتباه ننمایم، در خود همین عنوان، از **شهدای راه آزادی** سخن گفته میشود، و این نشان میدهد که اتحادیه عمومی، از آغاز جنبش مردم در سال 1978 تا جون 1988 که شماره 53 "23 ثور" را نشر نموده است، به مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان برای کسب آزادی شان، اعتقاد داشته و از شهدای راه آزادی صحبت می نماید؛ و این تناقضی است آشکار با موضع کنونی آن، که مبارزه ده ساله مردم علیه استعمار را نفی نموده است. پیام به این شکل آغاز میشود:

"هموطن بلا دیده !

ما شاهد مبارزات آزادیبخش مردم ما که بخاطر آزادی میهن با ریختن خون شان و با برپا داشتن لوای انقلاب پشت سیاه دلان را به لرزه درآورده اند و هر روز بر تعداد بیشتر مبارزین در سنگر دفاع از میهن افزوده میشوند، هستیم (*). ما مطمئنیم که این راه بی رهرو نخواهد ماند.

در کنار کشتار و به زندان انداختن های دولت دست نشانده، احزاب ارتجاعی اسلامی نیز با استفاده از عقاید مذهبی مردم از عقب به سنگر ها حمله می برند و هزاران جوان را تحت نام های کمونیست، روشنفکر ... و غیره در داخل و یا خارج از کشور در دل زندان ها به زنجیر کشیده و یا به شهادت رسانیده اند. تو ای هم میهنی که عزیزانت در صفوف مبارزات به ضرب گلوله دشمن به خاک و خون غلطیده و هزاران مبارز انقلابی میهن برای اعاده حیثیت انسانی و حصول آزادی در راه انقلاب و جنبش آزادیبخش در سنگر ها و یا به اثر خیانت خائنین در زیر ضربات شلاق و شکنجه این پاسداران ظلمت در دل زندان ها به شهادت رسیده اند.

شما بازماندگان شهدای راه آزادی!

(*) اتحادیه در اینجا از افزایش هر روزه مبارزین به سنگر های دفاع از میهن یاد می نماید، در حالیکه یک ماه قبل از نشر همین شماره، یعنی در می 1988، در جزوه "معاهده ژنیو یا رسوایی احزاب اسلامی، از کم علاقهگی و بی تفاوتی مردم نسبت به جنگ مقاومت و سرنوشت ساز شان سخن می گوید!

ما ایمان داریم که مبارزات آزادیبخش تا رهایی کامل خاک از دست هر نوع استعمار ادامه خواهد داشت و از خون شهیدان راه آزادی، درخت مقاومت و مبارزه هر روزه آبیاری تر شده، دامنه مبارزات را از کران تا کران وسعت داده و شما را که وارثین برحق خون شان هستید به مقاومت، به دفاع از میهن نیرو میدهد.

هموطن عزیز! بدان که این راه خونین با مشعل مبارزه فرزندان و راد مردان میهن فروزان بوده و همیشه پر رهرو خواهد بود که استقامت اینان درس وفاداری به مام میهن است. (*)

اتحادیه عمومی محصلان افغانی و افغان های خارج از کشور در هفدهمین کنگره اش، با یک دقیقه سکوت بخاطر بزرگداشت یاد شهدای راه آزادی و جنبش رهایی بخش مردم افغانستان همبستگی اش را بدینوسیله با پیمان وفاداری بخون (***) شهدا یکبار دیگر ابراز داشته و گرم ترین درود ها را به روان پاک شهدا، این راد مردان که نام های شان در دل تاریخ نقش بسته تقدیم و به بازماندگان شان استواری و مقاومت بیشتر آرزو میکند ... (تکیه ها از من است)

همچنان در قطعنامه ای که علیه احزاب ارتجاعی اسلامی در همین شماره نامبرده صادر شده است، می خوانیم:

"یک سال دیگر تجاوز وحشیانه و عریان سوسیال امپریالیسم در کشور ما به عمر ننگین هشت ساله خود افزود. نه سال بخون و آتش کشانیدن مردم آزاده، نه سال دزدی و غارت، قتل عام و آدم کشی چندی از جنایات ضد انسانی است که سردمداران کرملین و نوکران بومی شان، باند های "خلق" و پرچم زیر نام "دفاع از آزادی"، "حقوق بشر"، "صلح و ارزش های انسانی"، "دموکراسی و عدالت اجتماعی" و "سوسیالیسم" به آن دست می زنند. هر روز بخاطر به انقیاد کشانیدن مردم به پیشنهاد آشتی ملی، طرح و تصویب "قانون اساسی" توسل می جویند. زمانیکه این چال و نیرنگ های نوین به جایی نرسید، دوباره به همان شیوه قدیمی رجعت نموده دین و مذهب را سرلوحه برنامه جدید "انقلاب ثور" قرار داده تا باشد چند صباحی ذهنیت ها را گول بزند.

مردم زحمتکش ما درین جنگ تحمیلی، نه تنها با اشفاگران و نوکران بومی شان باند های "خلق" و پرچم رویا روی اند، بلکه در بعد دیگر با نیروها سیه کار، عقبگرا و ارتجاعی جامعه که مدعی رهبری جنبش مقاومت میباشند نیز مقابل هستند.

این احزاب ارتجاعی که اکثرا از بیروکرانان، سلطنت طلبان، زمین داران و دیگر اقشار ارتجاعی و منفعت طلب تشکیل شده اند، نه بخاطر تمامیت ارضی، منافع ملی و استقلال کشور، بلکه بخاطر تأمین مجدد حاکمیت سیاسی، اقتصادی خود و باداران خارجی شان در جنبش مقاومت سهیم میباشند.

این تشنگان قدرت و امارت برای رسیدن به اهداف شوم خویش به همه دست آورد های مبارزین راه آزادی پشت پا زده (***) خون صدها هزار شهید را نادیده گرفته بمباردمان وحشیانه شهرها و قصابات و آواره شده

(*) مام میهن از اینگونه درس ها را در طول تاریخ مشحون از حوادث خونبار خویش بسیار دیده که در پرتو آن، اکنون فرزندان صدیق خود را به استقامت و وفا داری بخود، رهنمون میباشند.

(**) همین پیمان وفا داری بخون شهدا و طلب مقاومت و استواری، اکنون جای خود را به "صلح" و "انتخابات آزاد" عوض کرده است. متن کامل این پیام از خواست، هدف و ... مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان به روشنی حکایت می نماید که برعکس، سازشکاران آنرا نادیده گرفته و همه را نفی نموده اند. خواننده قضاوت خواهد نمود.

(***) آیا وکلای مدافع هم، با نفی ده سال مبارزات ضد استعماری مردم، به همینسان مرتکب چنین عملی نشده اند؟

ملیون ها انسان را به باد فراموشی سپرده و حاضرند با نوکران دست نشانده سوسیال امپریالیسم، باندهای "خلق" و پرچم دولت موقت بسازند. این وابستگان امپریالیسم و ارتجاع که مانند باندهای کابل نشین دستان شان تا آرنج بخون انقلابیون و نیروهای ملی و مترقی غرق است با سیاست اختناق، کشتار و ترور روشنفکران و نیروهای ملی و مترقی عملا سد بزرگی در راه روشن شدن ذهنیت عامه مردم شده اند.

تبدیل جنگ ملی و آزادیبخش به یک جنگ مذهبی و استفاده سوء از عقیماندگی سیاسی جنبش و اعتقادات مذهبی مردم - که تاریخ افغانستان بارها شاهد همچو حوادث بوده است - ضربه بزرگی بر پیکر جنبش آزادیبخش و معشوش ساختن ذهنیت عامه مردم جهان است.

ما مبارزات سیاسی آن نیروهای اسلامی و روحانیونی را که علیه دولت فاشیستی و سوسیال امپریالیسم مبارزه نموده و حاضر نیستند که با امپریالیست های غربی و مرتجعین داخلی و این احزاب اسلامی مرتجع و معامله گر سازش کنند، پشتیبانی مینماییم."

.....

مرگ بر سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع!

زنده باد مبارزات آزادیبخش مردم افغانستان! (تکیه از من است)

تذکره: متن کامل همین قطعنامه هم، یاوه سرایی های وکلای مدافع را که مبارزات ضد استعماری و آزادیبخش مردم ما را نفی، و دیگران را به تناقض گویی متهم میسازند، کاملا نقش بر آب میسازد. علاوه در همین قطعنامه، در پهلوی ثبوت مبارزات آزادیبخش ضد استعماری مردم افغانستان، ترکیب اجتماعی دقیق احزاب ارتجاعی و نقش شان در جنبش مقاومت مردم که همان جنبش آزادیبخش میباشد، به درستی مشخص شده است. هدف جنبش مقاومت مردم افغانستان، که همین احزاب ارتجاعی به غرض تأمین منافع خود و باداران شان، سعی در به انحراف کشانیدن آن دارند، چنانچه قطعنامه در همین جا بدان اشاره نموده است، عبارت از تأمین تمامیت ارضی، تحقق حاکمیت ملی و دسترسی به استقلال کشور است. بنابراین باید گفت که همین جنبش مقاومت و هر جنبش مقاومت ضد استعماری دیگری که همچو اهدافی را دنبال نماید، تسمیه دیگر آن، جنبش آزادیبخش ملی میباشد، که خط سازشکار یعنی همان (وکلای عظام!) میان یک جنبش مقاومت ضد استعماری و جنبش آزادیبخش ملی، با دوآلیسم ویژه خود، دیوار چین را بنا نموده است!

به همین گونه در پیام به سازمان های انقلابی، صفحه 3 "23 ثور" شماره نامبرده، که فقط گزیده ای از آنرا در اینجا نقل می نمایم، چنین می خوانیم:

مبارزین! به درستی که تاریخ شما را در حساس ترین مرحله ای از مبارزات مردم افغانستان قرار داده است. نقش و اهمیت مبارزات تان در تبلیغ والا ترین آرمان های انسانی و تلاش هدفمند برای رهایی از جنگ بیدادگران بیش از هر زمانی الزام آور میگردد. این مبارزات که بخشی از پیکار زحمتکشان میهن ما است، سیستم وابسته، حکومت دار و شلاق و ارتش اشغالگر را به تب لرزه مرگ گرفتار کرده است...

هموطنان! ویژگی عمده جنبش افغانستان که سازمان های انقلابی بازوی پرتوان آن میباشند، درین چند سال اخیر، مقاومت در مقابل دو صف از دشمنان آزادی را میسازد. از یکسو روس ها با رژیم حلقه بگوش نجیب با دم و دستگاه سرکوب مجهز به سلاح های مدرن، همچو افعی گرسنه و وحشت زده هر لحظه در قلب پر تیش آزادیخواهان زهر فرو میکند و از سوی دیگر سیه کاران احزاب اسلامی بیشترمانه با دستکاری امپریالیسم غرب از پشت دلاوران آزادیخواه را به خنجر می زنند.

به درستی که این غریو برحق آزادی است که بدینسان کلیه بیدادگران را به وحشت مرگ انداخته و آنان را در یک صف واحد قرار میدهد تا از هر طرف حتی در مقیاس جهانی به جان آزادگان شلیک کنند. ولی چه باک به قول تولسنوی: آتش که شعله میکشد، دیگر خاموش نخواهد شد.

مبارزان! هفدهمین کنگره اتحادیه عمومی افغانها و محصلان خارج از کشور یکبار دیگر همبستگی قاطع و میثاق وفاداری خود را با شما مبارزین بسته و مصمم است که همواره مدافع راستین آرمان های شما باشد و صدای شما را به گوش جهانیان برساند. قابل یادآوری است که بخشی از اختلافات اتحادیه با برخی از نیروهای خارج از کشور همانا دفاع از مبارزات برحق سازمان های انقلابی میباشد. و به جرئت میتوان گفت که اتحادیه عمومی در مقیاس خارج از کشور یگانه نیروی بوده است که با افتخار تمام از نیروهای انقلابی داخل بدون تردید دفاع کرده است، بدون در نظر داشت مسایل کمی و ساحه گسترش این نیروها در افغانستان. اتحادیه همواره این مهم را یکی از جمله وظایف عمده خود به شمار آورده است... " (تکیه ها از من است)

تذکر: خط اصولی اتحادیه عمومی در هفدهمین کنگره سالانه به نکات آتی اشاره می نماید:

– "نقش و اهمیت سازمان های انقلابی که تاریخ آنها را در حساس ترین مرحله ای از مبارزات مردم افغانستان قرار داده است، در تبلیغ و ترویج والاترین آرمان های انسانی و تلاش هدفمند برای رهایی از چنگ بیدادگران بیش از هر زمانی الزام آور میگردد. یعنی مبارزات سازمان های انقلابی، بخشی از مبارزات مردم افغانستان در همین ده سال میباشد؛ در حالیکه وکلا، با جنبش مردم افغانستان برخورد دوگانه دارند.

تبلیغ و ترویج والاترین آرمان های انسانی توسط سازمان های انقلابی، بیش از هر زمان دیگری الزام آور میگردد؛ در حالیکه وکلا، درفش انتخابات گویا آزاد را بر افراشته، از جنبش غیر طبقاتی سخن گفته، و مبارزات ده ساله ضد استعماری مردم را که مبارزات سازمان های انقلابی بخشی از آنست، نفی می نمایند.

– خط اصولی اتحادیه عمومی، مبارزات سازمان های انقلابی را بخشی از پیکار زحمتکشان میهن ما میداند، که ارتش اشغالگر و دولت وابسته اش را به تب لرزه مرگ گرفتار کرده است.

واژه زحمتکشان به مفهوم عام آن، به تمام طبقات، اقشار و لایه های خلق کشور اطلاق میگردد که در مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک، نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل میدهند، بخصوص کارگران و توده های میلیونی دهقان که 85 درصد نفوس کشور را تشکیل میدهند.

خط سازشکاران، با نفی مبارزات ضد استعماری ده ساله مردم، هم پیکار زحمتکشان میهن را، و هم پیکار سازمان انقلابی را که مبارزات شان بخشی از پیکار زحمتکشان میهن است، نفی و انکار می نمایند.

– خط ملی - دموکراتیک اتحادیه، بر ویژگی عمده جنبش مردم افغانستان که سازمان های انقلابی، بازوی پرتوان آن میباشد، انگشت گذارده و این جنبش را در رویارویی با دو صف از دشمنان آزادی افغانستان قرار میدهد، که یک طرف آن استعمارگران روس و مزدوران "خلق" و پرچمی شان، و طرف دیگر امپریالیسم غرب و سیه کاران احزاب اسلامی میباشد؛ در حالیکه خط سازش، ماهیت جنبش

آزادیخواهانه و ضد استعماری مردم را انکار، و آنرا (جنبش را) در دو قطب مشخص میسازد، که یکی روس ها و مزدوران شان، و دیگری امریکا و وابستگانش.

– خط ملی - دموکراتیک اتحادیه، با اشاره به غریو برحق آزادیخواهی مردم افغانستان که خشم و کین دشمنان رنگارنگ شان را طوری برانگیخته که همه اکنون برای سرکوب آن در یک صف قرار گرفته اند، از تولستوی نقل می نماید که: آتش که شعله میکشد، دیگر خاموش نخواهد شد؛ در حالیکه وکلا، مذبحخانه تلاش دارند تا با شعار انتخابات گویا آزاد خویش، این شعله را در نطفه خفه نمایند؛ ولی خط ملی - دموکراتیک در همین شماره نامبرده (53)، شعار مبارزات مسلحانه مردم افغانستان را بلند نموده است.

حال خواننده ارحمند قضاوت نماید که آیا این وکلا، پس از همه این شواهد، حق سخن گفتن را دارند؟ و آیا خط ایشان، همان خط ملی - دموکراتیک میباشد؟ و ده ها سوال دیگر.

آنها بیهوده فکر می نمایند که با ادعا های بی پایه و اتهامات بی اساس مبنی بر مخالف جلوه دادن دیگران با خط ملی - دموکراتیک، میشود که مردم را تحمیق کرد! ولی غافل از اینکه خود، دیگر به نعشی تبدیل شده اند که تعفن و بدبویی آن مسموم کننده است که غیر از چند عضو بلی گوی و دنباله رو، هیچ کس دیگری به ایشان نزدیک نخواهد شد.

در اینجا "23 ثور" شماره 53 را فراموش نموده و بازهم به "23 ثور" شماره 57 برگردیم، تا (دفاعیه!!!) وکلای مدافع را دنبال نمود.

آنها به صفحه 3 - طلسم اوهام اشاره می نمایند که من طی آن، انشاء غلط و کمبود معرفتی شان در نگارش را، چنانچه پیوسته بدان انگشت گذارده ام، انتقاد نموده ام؛ برخورد ایشان طوریبست که بازهم بیش از پیش خود را رسوا نموده اند. در اینجا است که همان گفته وطنی مصداق خود را می یابد که:

کاسه گلی که صدا میکند خود صفت خویش ادا میکند

برخورد ایشان چنین آغاز میشود:

"نویسنده (منظور انیس است) انتقادات خود را با نوشته اتحادیه طوری آغاز می نماید که از مجموعه ای یک مقاله اتحادیه عمومی یک جمله را انتخاب کرده است، بدون در نظر داشت رابطه منطقی آن با سایر مواضع مقاله مذکور از مقاله اتحادیه نقل میکند: "ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران در واقعیت مدرسه ای بود" بعد به ادامه آن "جنگ تحمیلی و نابرابر را از جمله تجرید شده تجرید کرده و حتی "علیه تجاوزگران" را نیز از پسوند "تحمیلی و نابرابر" حذف کرده و آن را گویا مورد انتقاد قرار میدهد. (تکیه ار من است)

"آیا مردم ما علیه تجاوزگران، ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر کرده اند و یا اینکه ده سال مقاومت آزادیبخش؟ آیا این جنگ ده ساله و نابرابر توسط روس ها و مزدوران بومی شان بر مردم ما تحمیل

شده است یا برعکس؟ هر خواننده دری زبان از مطالعه نمونه نقل شده چنین استنباط می نماید که جنگ ده ساله، توسط مردم افغانستان علیه تجاوزگران که یک جنگ نابرابر هم میباشد، تحمیل شده است و این خود عمق فاجعه میباشد. " وکلا، اکنون گفته خود را می نویسند:

"خواننده اگر دقیقاً متوجه شود در می یابد که نویسندگان با چه ابتذالی میخواهد مواضع اتحادیه را گویا انتقاد کند: (*) ما از توضیح و تشریح این اسلوب انتقاد خودداری میکنیم و تنها متذکر میشویم که فقط آنانی که در گذشت ده سال جریان جاری در افغانستان به مسایل سیاسی به عمق نظر نه نگریسته باشند (***) میتوانند مانند نویسندگان در مورد اتحادیه به چنین نظری برسند و آنهم طوریکه پسوند (جنگ تحمیلی و نابرابر بر علیه تجاوزگران) را حذف کرده و ادعا کنند که گویا در نوشته اتحادیه معلوم نیست که این جنگ بر مردم ما تحمیل شده است و یا اینکه مردم ما بر دیگران تحمیل کرده اند."

البته من از تکرار گفته "طلسم اوهام" که به تنهایی، گویای مطلب بوده و ادعای کاذب وکلا را، بوضاحت باطل میسازد، در اینجا جلوگیری می نمایم، که خواننده میتواند تفصیل را در آنجا مطالعه نماید. و اما برای اینکه به این بی سوادان در زمینه روشنی بیشتری انداخته باشم، ناگزیرم اکنون نکاتی را به ایجاز توضیح نمایم و برای اینکار، همان گفته خود شان را بار دیگر (بدون تجرید!) نقل می نمایم و آن اینک:

"ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران در واقعیت مدرسه ای بود که در آن مردم ما نیروهای مختلف اجتماعی را تجربه کرده و تا حدودی به ماهیت آنان شناخت حاصل کردند." (تکیه از من است)

اشاره من به این نکته در "طلسم اوهام" و آنهم تنها به عنوان یک نمونه، طوریکه در آنجا یادآور شده ام، جنبه تنبیهی داشته و فقط برای نشان دادن غلطی انشائی نویسندگان "با سواد و ماهر" بوده است؛ کذا اینکه اهمیت توجه به املاء و انشاء در نگارش و بویژه در ادبیات انقلابی هم، توضیح شده است که همه از فهم ایشان بالا بوده است. علاوه بر آن گفته ام که علت آن اشتباه، نه نقص در فهم ماهیت جنگ و عاملین آن میباشد (***)، بلکه بی التفاتی در بیان دقیق مطلب است، چیزیکه من آنرا انشاء غلط نام نهادم. این بخودی خود می رساند که من انشاء شان را در همان جمله مدنظر داشته ام و بس، که مفهوم نادرستی را افاده می نماید.

(*) معلوم نیست که از نقطه نظر نگارش، موجودیت همین دو نقطه (:) در اینجا چه معنی را افاده می نماید؟! زیرا رشته کلام هنوز هم بدست وکلا بوده و هیچ نشانه ای که گذاردن علامت (:) را توجیه نماید، در نوشته دیده نمیشود؛ با اینهم، آنها انتقاد دیگران را ابتذال می خوانند!

(**) وکلا، با نفی مبارزات ضد استعماری ده ساله مردم، عمق نظر خویش را بهتر نشان داده اند!

(***) اکنون به این گفته، باید تجدید نظر کرد، زیرا همان نویسندگان، فهم خود را از ماهیت جنگ و عاملین آن، با نفی مبارزات ضد استعماری ده ساله مردم و محدود نمودن جنگ میان امریکا و وابستگانش و روس ها و مزدوران شان، مبرهن ساخته اند.

اما چرا این انشاء غلط و وارونه می‌باشد؟

ابتدا باید گفت جمله ای را که اکنون در بالا زیر آن خط تأکید کشیده ام، به هیچ وجه مفهوم تجرید را نمیدهد و من به ادامه آن، این علامت (...) را در مقاله "طلسم اوهام"، که مفهوم ادامه همان جمله را افاده می نماید، گذارده ام؛ آن ادامه را به خاطری قید نکرده ام که بودن یا نبودن آن در بخش اول پاراگراف، که از نقطه نظر انشاء غلط است، هیچگونه تأثیری ندارد. اکنون میخواهم که در زمینه، به شکل بسیار ساده و روان آن، اندکی روشنی بیاندازم تا باشد که بالآخره، وکلای مدافع، مطلب را درک نمایند!

هر زبان، دستور خاص خود را دارد که برای درست گفتن، درست نوشتن و درست خواندن، فراگیری و بکار برد آن لازم و ضروری می‌باشد که بدون آن، زبان از محتوای علمی و دقیق خود تهی میگردد. همانطوری که در ریاضیات ایجاب می نماید تا علامات مشخصه ریاضی را بجا و به مورد استعمال نمود، تا معادله ریاضی برهم نخورد، به همانگونه در هر زبانی، ضروری است تا قواعد آنرا به نحو درستی بکار برده و در بیان دقیق مطلب، سخت کوشا بود.

اگر از دریچه دستور زبان دری، به جمله نشانی شده نویسندگان پرمدها، نگاهی افکنده شود، دیده خواهد شد که این جمله، مطلب را وارونه ساخته است، زیرا انشاء آن نقص دارد. از نظر دستور زبان، هر جمله کامل، باید از سه رکن یا عنصر اساسی ترکیب یافته باشد که آنها را فعل، فاعل و مفعول می نامند.

حال، هرگاه تمام این دستور را بکار برده، ولی کلمات را در محل مناسب شان استعمال نه نمایم، بازهم کار ما ناقص است و تشبیه این نقص طوری خواهد بود، که گویا اندامی زیبا و موزون را با حلیه ای خراب و نامناسب آراسته باشیم، طوریکه هماهنگی لازم میان اندام و حلیه، و در زبان میان شکل و مضمون، رعایت نشده باشد. و این نا هماهنگی در جمله مورد نظر، در کاربرد مفهوم "تحمیلی و نابرابر" خود نمایمی میکند. زیرا مفهوم "تحمیلی و نابرابر" در سیاق دستوری خود، صفت را افاده می نماید و موصوف این صفت در جمله متذکره، همانا جنگ ده ساله است که از نقطه نظر دستور زبان، مفهوم فعل را هم بیان میکند؛ و این فعل، باید فاعلی داشته باشد که بدون آن، جمله ما ناقص میماند، زیرا فعل بدون فاعل، عینیت مادی نمی یابد. پس فاعل این فعل که همانا جنگ ده ساله است، مردم افغانستان می‌باشد که در جمله ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر بر علیه تجاوزگران در واقعیت مدرسه ای بود که خود، بند اول پاراگراف دو سطر نویسنندگان را تشکیل میدهد، به شکل ضمیر مستتر آمده است، یعنی فاعل عبارت از ضمیر مستتر (پنهان) می‌باشد که به مردم افغانستان اشارت دارد. و در بند دوم پاراگراف (فقره)، این فاعل که بازهم همانا مردم است، به شکل ظاهر استعمال شده است، که مفهوم دیگری را افاده می نماید، یعنی این فاعل، نیروهای مختلف اجتماعی را تجربه و ماهیت آنان را می شناسد؛ در حالیکه در بند اول پاراگراف، این فاعل، جنگ تحمیلی و نابرابر میکند. از همین جاست که من، این بند دوم پاراگراف را که با بند اول آن، از نقطه نظر دستور زبان، دو مفهوم جداگانه ای را بیان می نماید، در "طلسم اوهام" نقل نکرده ام، زیرا قید آن، برای اینکه هر دو بند با هم متفاوت، و بند اول، بدون بند دوم، مفهوم جداگانه ای را بیان می نماید، لازمی نبوده است؛ مگر "نویسندگان چیز فهم"، بدون فهم این مطلب، نام آنرا تجرید گذاشته اند، که متأسفانه معنی تجرید را هم نمی دانند.

بهرحال، گفتیم که در بند اول که همانا جمله ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران در واقعیت مدرسه ای بود میباشد، فاعل که به شکل ضمیر مستتر آمده است، همانا مردم افغانستان میباشد که جنگ تحمیلی و نابرابر می نمایند. حال، برای اینکه جمله کامل شده باشد، باید رکن سوم آنرا که مفعول باشد، جستجو نماییم که آن عبارت از تجاوزگران میباشد؛ و این رکن، با کاربرد علیه تجاوزگران بخوبی نشانی شده است. جزء آخری جمله، یعنی در واقعیت مدرسه ای بود، که از نقطه نظر دستور زبان، برای شناخت یک جمله کامل، زاید بوده و کاربرد آن الزامی نمیشد، تشبیه را افاده می نماید، یعنی ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران، به یک مدرسه آموزشی تشبیه شده است، که آموختنی های آن، مثل شناخت ماهیت نیروهای مختلف اجتماعی و تجربه شان، در بند دوم پاراگراف، توضیح شده است. پس بدون کاربرد تشبیه، جمله ما، "ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر علیه تجاوزگران" یک جمله کامل است، که فاعل آن به شکل ضمیر مستتر، همانا مردم افغانستان میباشد. حال، این فاعل را به نحو دیگری هم میتوان شناسایی کرد، یعنی اینکه:

در جمله متذکره، جنگ ده ساله، که تجزیه و تحلیل خاص تر آن، عدد و معدود را افاده می نماید، مسند یا مضاف، دو کلمه مترادف تحمیلی و نابرابر، صفت منسوب به جنگ ده ساله، و علیه تجاوزگران هم، مفعول میباشد. حال جمله ای که از دو رکن فعل و مفعول ساخته شده باشد، بنابه تعریفی که قبلاً ارائه گردید، ناقص است و باید رکن سوم آنرا سراغ نمود و آن عبارت از فاعل میباشد. اکنون سوالی خلق میشود که این فاعل در کجاست؟ جواب ساده است و آن اینکه، از نقطه نظر دستور زبان، مسند یا مضاف، به تنهایی مفهومی را بیان نمی نماید، زیرا وجود آن، موجودیت مسند الیه یا مضاف الیه را حتمی و لازمی میسازد و این مسند الیه که در اینجا به مفهوم فاعل است، در جمله متذکره، همانا مردم افغانستان میباشد که به شکل ضمیر مستتر آمده است، و ضمیر مستتر هم از آنجاییکه پوشیده است و به چشم دیده نمیشود، آنرا می باید از دستور و منطق زبان استنباط نمود. و چون "نویسندگان پر مدعا" فهم و منطق شان در زمینه دستور زبان هم ناقص، و بینایی شان با ندیدن واقعیت ها از میان رفته است، بنابراین آن فاعل و آن ضمیر مستتر را دیده و فهمیده نمی توانند.

خوب، حال که فاعل، یعنی مردم افغانستان، از زوایای مختلفی شناسایی شد، پس دیگر ضرورتی به ضمیر مستتر نبوده و در عوض، فاعل خود را با نام و نشان خودش استعمال می نمایم که در آن صورت شکل جمله متذکره چنین خواهد شد:

ده سال جنگ تحمیلی و نابرابر مردم افغانستان علیه تجاوزگران. یعنی این جنگ تحمیلی و نابرابر ده ساله، توسط مردم افغانستان علیه تجاوزگران صورت گرفته یا بر تجاوزگران تحمیل شده است.

حال، این جمله کامل است، چرا که بر پایه ارکان اساسی سه گانه بنا یافته است. ولی بازهم سوال در اینجا است که چرا این جمله کامل را که نویسندگان بیچاره آن جد و جهد نموده تا یک جمله ای را هم که مقدور گردیده است، از نقطه نظر قواعد درست بنویسند، انتقاد کرده و آنرا انشاء غلط نام نهاد؟

جواب آن بازهم ساده است، زیرا که نویسندگان آن، با این جمله کامل خود، می خواستند مفهوم دیگری را، غیر از آنچه که جمله بدان اشاره دارد، بیان نمایند. بنابراین از همین جاست که در تعبیر خود و در انشاء خود به خطا اندر شده اند. یعنی آنها چنانچه هشت ماه بعد در دفاعیه خود تصریح می نمایند، می خواستند بگویند که جنگ ده ساله، توسط تجاوزگران بر مردم افغانستان تحمیل شده

است، چیزی که آن جمله شان، عکس آنرا بیان میدارد و این خود، اشتباه میباشد. من در همان وقت در جزوه "طلسم اوهام"، این اشتباه شان را، انشاء غلط نام نهاده و تصدیق نمودم که منظور شان، عکس آنچه جمله بیان می نماید، میباشد. ولی آنها بدون اینکه با صداقت، به اشتباه خود توجه، و آنرا ترمیم و در آینده دقت بیشتری در نگارش بخرج دهند، به دفاع بیهوده برخاسته و با اتهام ابتذال به اسلوب من، تفاله مرا هم نشخوار نموده اند، یعنی صفتی که من همیشه آنرا به نحو مستدل آن، بر خود ایشان اطلاق نموده ام. بنابراین آنها با اتهام ناروای خود، بازهم در حقیقت بخود دشنام داده اند.

حال باید دید که باریکی مطلب و عمق فاجعه در کجا بوده است؟

همه بخوبی میدانند که سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران "خلقی" و پرچمی شان، برای اینکه تجاوز نظامی خود را به افغانستان توجیه، و ذهنیت های مردم جهان را اغواء نموده باشند، پیوسته به ذرایع گوناگونی، بی شرمانه تبلیغ نموده و می نمایند که "کمک انترناسیونالیستی شوروی" به کشور "دوست" و همسایه افغانستان، در ارسال ارتش اشغالگر شان که بنابه تقاضای دولت قانونی افغانستان صورت گرفته است، به خاطری بوده که دولت "شرعی" افغانستان، بنابه تحریکات امریکا، چین، پاکستان و ... توسط مزدوران شان، در معرض تهدید و مخاطره قرار گرفته بود، یعنی آنها جنگ را از بیرون، بر دولت و مردم افغانستان تحمیل نموده بودند!

و به همین خاطر بود که وظیفه "انترناسیونالیستی" شوروی ایجاب می نمود تا به تعهدات خود عمل نموده و در این جنگ تحمیلی بر مردم افغانستان، دوستان شان را کمک و حمایت نمایند!

از همین جاست که من بر این نکته انگشت گذارده و تأکید نموده و می نمایم که همیشه بایست کلمات و عبارات خود را طوری ادا نمود، تا از یکطرف آن تلازم منطقی و مطلوب میان شکل و مضمون بر قرار گردیده، و از جانب دیگر پیام ما به خواننده، بیانگر قصد و مرام ما باشد. و در همان مقاله "طلسم اوهام" هم میخوانیم که:

"هدف من از انگشت گذاری روی این نکته و مثال های فراوان دیگری، صرف بیان این مطلب است که نیروهای انقلابی، همانطوری که رسالت دارند تا در رابطه با مسئله آموزش، ذهنیت های عامه را تنویر و آگاهی های شان را پیوسته تصحیح و ارتقاء بخشند، به همانگونه نیز، وظیفه دارند که تا مطالب مطروحه خویش را در کمال صداقت و صراحت، به خوانندگان خویش عرضه نمایند که در غیر آن، مأمول فوق تأمین نگردیده و سخن زدن از شکوفایی فرهنگ انقلابی هم حرف مفت و میان تهی خواهد بود"

این بود پیام من، بویژه به همین پرخاشگران که بدان اعتنایی ننموده و بازهم بر روال همیشگی، عناد بچگانه خویش را آشکار نموده اند. آنها بدون اینکه ولو برای یکباری هم سر به گریبان خود برده و کمبود ها و انحرافات خود را صادقانه اصلاح نمایند، پیهم به دیگران تهمت زده و بدینسان هرگز آمادگی برای آموختن، از خود نشان نمیدهند. بیایید تجسم این واقعیت را بازهم در همین زمینه، در دفاعیه شان جستجو نماییم؛ آنها می گویند که:

"انیس، جنگ تحمیلی و نابرابر را از جمله تجرید شده، تجرید کرده و حتی "علیه تجاوزگران" را نیز از پسوند "تحمیلی و نابرابر" حذف کرده و آنرا گویا مورد انتقاد قرار میدهد." (تأکید از من است)

البته طی عبارات پیشین و آنهم به دلایلی که ارائه گردید، به این نکته هم ضمناً اشاره شد که چرا مفهوم تجرید نویسندگان در رابطه همین جمله، بجا نمیباشد. و به همینسان ملاحظه می‌نماییم که نویسندگان یعنی همان وکلا، پیوسته از **پسوند "تحمیلی و نابرابر"** یاد می‌نمایند!

در اینجا باید پرسید که آیا آنها مفهوم **پسوند** را دانسته‌اند؟ خیر به هیچ وجه!

پسوند یا **پساوند**، در اصطلاح زبان به آن حروف و کلماتی اطلاق میگردد که به تنهایی، نه مورد استعمال قرار میگیرند، و نه اینکه میتوانند مفهومی را هم بیان نمایند، بلکه آنها با قرار گرفتن در دنباله کلمات دیگر، در معانی آنها تصرف می‌نمایند، یعنی **پساوند** ها از خود معنی‌ای ندارند. و به همینسان پیشاوند ها که در جلو کلمات دیگر قرار میگیرند. بطور مثال در اینجا چند نمونه‌ای از **پساوند** ها را که اقسام زیادی دارند، ذکر می‌نماییم مثل: **پساوند "وار"** در کلمه **بزرگوار**، **پساوند "دان"** در کلمه **آتشدان**، **پساوند "بان"** در کلمه **مهربان** و ...

هرگاه این **پساوند** ها را از آخر کلمات بالا، دوباره دور نماییم، کلماتی از قبیل: **بزرگ**، **آتش** و **مهر بدست** می‌آیند که همانا کلمات اصلی میباشند که معانی آنها، غیر از آنست که با پیوستن **پساوند** ها به آخر شان بود؛ و هم ملاحظه می‌نماییم که خود **پساوند** ها یعنی **"وار"**، **"دان"** و **"بان"** به تنهایی هرگز معنی‌ای ندارند؛ و آنها وقتی **پساوند** اند که به آخر کلمات دیگری پیوست شوند، زیرا بدون آن، حروف و کلمات نام خواهند داشت، نه **پساوند** و **پیشاوند**. و به همین قسم **پیشاوند** ها را میتوان بیان داشت.

حال هرگاه گفتار وکلا را با همین معیار دستور زبان سنجش کنیم، نمیدانم که نامش را چه بگذارم؟!

زیرا **"تحمیلی و نابرابر"** دو کلمه کامل، مستقل و دارای معانی جداگانه میباشند، که هر کدام به تنهایی و بدون پیوستن به کدام کلمه دیگری، مفهوم خاصه خود را بیان می‌نماید، و در همین عبارتی که در کنار هم قرار گرفته (تحمیلی و نابرابر) و با موجودیت (واو عطف)، به هم مرتبط گردیده‌اند، مفهوم صفت را افاده می‌نمایند، که موصوف آنها هم، چنانچه قبلاً اشاره شد، همانا جنگ ده ساله میباشند. بنابراین اطلاق مفهوم **پساوند** بر آنها، در علم زبان، بدون اندکترین ملاحظه‌ای، کفر مطلق میباشند. علاوه بر این در همین پاراگراف مورد نظر که از دو بند تشکیل و در هیئت دو سطر خلاصه میگردد، حتی یک **پساوند** هم مشاهده نمی‌نمایم، بلکه در عوض، تنها یک **پیشاوند** را می‌بینم و آن در کلمه **نابرابر** که "نا"، عبارت از **پیشاوند** میباشند که با قرارگرفتن در جلو کلمه **"برابر"**، در معنی آن تصرف می‌نماید، یعنی معنی آنرا تغییر میدهد؛ و خود **پیشاوند "نا"**، به تنهایی معنی‌ای نمی‌دهد.

بازهم به آنها توصیه می‌نمایم که در گفتار و کردار خویش، بایست پیوسته حکمت، تعقل، سنجش و اندیشه را پیشه نمایند و هیچ وقتی به دیگران هیچ نوع تهمت و از آن جمله، تهمت عقیماندگی فکری و فقر منطقی را نزنند، زیرا این شیوه سالمی نبوده و این بار کج بالآخره به منزل نمیرسد، چرا که عاقبت، چنانچه پیوسته ملاحظه میگردد، پرده از فکر و منطق خود شان برداشته شده و چهره حقیقت نمایان میگردد.

آیا آنها این جسارت را خواهند یافت، تا یک باری هم اگر شود، به چهره حقیقت نگاه، و خود را از نو شناسایی کنند؟ ...

وکلا، در ادامه دفاعیه خود، پاراگراف دیگری از "طلسم اوهام" را گلچین نموده و بدان می تازند؛ آن پاراگراف نقل شده توسط ایشان چنین است:

"آیا همین «شکست امپراطوری که روس ها بدست خود آنرا امضاء نمودند» به تنهایی بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد؟ اگر آری، پس همین جنگ، از آنجاییکه در ماهیت خود یک جنگ توده ای طولانی، یک جنگ ضد استعماری، یک جنگ آزادیبخش ملی میباشد، دیروز و امروز هم، به قطع نظر از اینکه گویا در رهبری سیاسی آن کی ها خزیده اند، بیانگر منافع خلق افغانستان بوده و میباشد، که متأسفانه اتحادیه دیروز آنرا قبول نداشت، ولی امروز در تأیید آن دهان گشوده است."

این نوشته من در "طلسم اوهام"، جهت اشاره به اپورتونیسیم وکلا انشاء شده است؛ یعنی آنها در "23 ثور" شماره 47، با اظهار اینکه جنبش آزادیبخش کنونی، به دلیل اینکه نیروهای ملی - دموکرات و انقلابی در رهبری آن قرار ندارند، بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد، موضع خود را در قبال جنبش آزادیخواهانه مردم افغانستان صریحاً روشن نموده بودند. و به همین مناسبت، من در مقابل، مقاله (در حاشیه 23 ثور) را نوشته و موضع آنها را به بحث گرفتم، زیرا میدانستم که آنها از کدام موضع آتش گشوده و چرا بی باکانه با منافع ملی مردم زحمتکش ما خصومت میورزند، امری که، گذشت زمان صحت آنرا به اثبات رسانیده است. آنها با آن مقاله، کوچکترین برخوردی ننموده و در نتیجه، سکوت را برگزیدند، زیرا چنانچه بعدها معلوم شد، در آن هنگام زمینه همچو موضعگیری ای مثلی که مساعد نگردیده بود! سپس آنها با امضای "قرار داد ژنو"، نوشته دیگر خود را بیرون داده، و در آن از مقاومت حماسه آفرین مردم افغانستان که موجب شکست امپراتوری روس گردیده است، سخن گفته اند؛ و من بازهم، با نگارش مقاله "طلسم اوهام"، ضمن تحلیل همه جانبه از مطالب مندرجه نوشته اتحادیه، به نکته بالا هم اشاره نموده و بر اپورتونیسیم آنها انگشت گذارده ام که چطور تا دیروز، منافع مردم را در همین جنگ سرنوشت ساز شان انکار می نمودند، ولی امروز به یکبارگی از مقاومت حماسه آفرین مردم، که باعث شکست امپراتوری استعمارگر روس گردیده است، سخن می گویند! زیرا همین شکست امپراتوری ای که آنها یادآور شده اند، به تنهایی خود بیانگر منافع خلق افغانستان میباشد ... البته خواننده میتواند تفصیل گفتار مرا در همین رابطه، در مقاله (در حاشیه 23 ثور) و هم در (طلسم اوهام)، که ادعای تازه آنها را هم باطل میسازد، مطالعه نماید که تکرار آنرا در اینجا پسندیده نمی بینم. ولی اکنون، وکلا، به عوض اینکه صادقانه و با گزینش شیوه سالم انقلابی، از خود انتقاد و از اپورتونیسیم خود فاصله بگیرند، با نگارش چند سطر که سر تا پای آن معلوم نبوده، گویا از خود دفاع، و نظر مرا تحلیل و ارزیابی نموده اند!

من در همین چند سطر آنها، چنانچه گفتم، هیچ چیز دیگری را نمی بینم، جزء سرهم بندی نمودن اتهام تازه و آنهم به خاطر اثبات همان نظر سابق شان مبنی بر قطب بندی نمودن جامعه، و خلاصه کردن جنگ سرنوشت مردم در محدوده دو نیروی ناخواسته اجتماعی ضد مردمی مثل پرچم و "خلق" و نیروهای ارتجاعی اسلامی! بنابراین با احتراز از تکرار مکرر که جایز نمیشد، همین ادعای تازه آنها را در اینجا روشن، و نگاهی هم به محدود نمودن جنگ در میان پرچم و "خلق" از یکسو و نیروهای ارتجاعی اسلامی از سوی دیگر افکنده، و بدینسان وارد نکته دیگری از بحث خود در این مقال خواهم شد. آری، وکلا می گویند که:

"نویسنده همانطوری که زمین را هموار می بیند و قادر نیست به عمق قضایا و پروسه های متحول اجتماعی وارد گردد، همانطور هم جنبش ده ساله در افغانستان را از ابتدا تا کنون به یک چشم می بیند و فکر میکند که نیروهای درگیر جنگ، اشکال سیاسی و اجتماعی، سازماندهی و مبارزه، ترکیب نیروهای در حال جنگ ... از ابتدا تا کنون یکسان بوده است و این درست از فقر منطق آن ناشی میشود"

نخست به وکلا، یعنی این کوپرنیک های قرن بیست، موکدا باید خاطر نشان سازم تا باور نمایند که من زمین را هموار نمی بینم، و اتفاقا همین اکنون که این عبارات را می نگارم، دمی هم به نقشه سیاسی و جغرافیایی جهان که به دیوار کلبه محقرم آویزان شده است، بازهم کنجکاوانه خیره میشوم و می بینم که **برحسب گفته شما!** زمین کروی است نه هموار. شما باید بدانید که دیگران هم بنوبه خویش، در همان آوان صبا و دوران دبستان، از کوپرنیک ها، برونوها و گالیله های عهد رنسانس، چیزهایی شنیده اند، مگر از کوپرنیک های قرن بیستم متأسفانه که تا ایندم بیخبر مانده بودیم که این خود، بحق و بگفته شما از عقبماندگی فکری ما نمایندگی میکند!

ولی برای اینکه از این اکتشاف تازه خویش! بی حد غره نشده باشید، میخواهم لحظه ای هم توجه شما را به اتهام بی پایه دیگر تان و آنهم در همان مقاله "طلسم اوهام" جلب نمایم. در صفحه 9 - طلسم اوهام و آنهم در رد اتهام شما مبنی بر بی تفاوتی و کم علاقمندی مردم به جنگ سرنوشت شان، سطور زیرین را نوشته ام:

"هرگاه بعضا مشاهده میگردد که ظاهرا وضع جنگ، شکل جنگ و آنهم به تناسب مراحل اولیه جنگ تغییر، و این جنگ در مواردی شدت اولیه خود را نداشته است، نکته ای میباشد که نمیتوان آنرا جدا از قانونمندی های جنگ به مثابه یک پدیده علمی، مطالعه کرد؛ و این هم مستقیما به سیاست ها و عملکرد های احزاب اسلامی بستگی دارد، که با طرح ها و روش های ایله جار و در موارد زیادی همآهنگ با خواسته های استعمار، خود را بر کرده مردم ما، که بار توانفرسای این جنگ را حمل می نمایند، تحمیل نموده اند، که به هیچ وجه مفهوم بی اعتقادی و بی تفاوتی به جنگ را افاده نمی نماید؛ چنانچه با تغییر سیاست ها و جایگزینی آن در کلیت جنبش با سیاست ها و شیوه های انقلابی، به یقین خواهیم دید که جنگ مردم ما شکوهمندی پارینه مورد نظر اتحادیه را باز یافته و ظرفیت چشمگیر و پایان ناپذیر مقاومت مردم ما، که چرخ های محرکه این جنگ را تشکیل میدهند، چشم های همگان را خیره خواهد ساخت. پس مشکل در سیاست ها و روش ها میباشد، نه در چرخ که مراد، مردم ما میباشد؛ در غیر آن و در صورتیکه مردم به جنگ بی تفاوت شده باشند، هیچ نوع سیاستی آنها را به جنگ وادار نخواهد ساخت که نتیجه آنهم، گذاردن اسلحه بر زمین و تسلیم میباشد، که می بینیم مردم ما تسلیم هم نشده اند. پس ادعای اتحادیه بدون اندکترین ملاحظه ای، بی پایه و بی اساس میباشد."

بلی، خواننده محترم می بیند که وکلا، بی خود حرف زده و حتی همین عباراتی را، که بویژه برای خود شان هم نوشته شده است، نا دیده گرفته و با تمام بی مسئولیتی تهمت می زنند که گویا تغییر و افت خیز های حادث در جنگ و در روند وقایع در جنبش را ندیده باشیم! و آنها فکر می نمایند که حتی همین عبارات نقل شده بالا را به مثابه سیاه روی سفید، غیر از آنها، کس دیگری هم نخوانده باشد! و

آنها با این عمل سالوسانه خود، نه تنها بر عدم آمادگی برای آموزش و اصلاح انحرافات خود، که با صداقت انقلابی و گزینش شیوه انتقاد و انتقاد از خود میسر است، لجوجانه اصرار می ورزند، بلکه وقت ما و خوانندگان را هم به هدر میبرند و پیوسته آنچه را به رخ ما میکشند، که مدتها قبل و در لابلای نوشته های خود، همواره بدان اشاره نموده و در پای بحث و تحلیل آن رفته ایم. بهر حال خواننده ملاحظه می نماید که در همین عبارات نقل شده از "طلسم اوهام"، من به حالت پروسه بودن پدیده ها اشاره نموده و از تغییر و دگرگونی وضع جنگ که خود، تغییر در جوانب متعدد این پدیده را افاده می نماید، سخن گفته و از قانونمندی جنگ یاد می نمایم. به سیاق دیگر، جنگ را نه در یک حالت ثابت بدون حرکت و تغییر، بلکه در حالت پروسه بودن، که خود متضمن روند پیاپی از تغییرات است، مشاهده می نمایم؛ و این به تنهایی خود، بطلان اتهام وکلا را مبرهن میسازد. و گذشته از نوشته های دیگر، حتی در همین مقال و در مقدمه آن در صفحه اول، دریچه ای را که من از طریق آن به قضایا می نگرم، به مثابه آغاز کار، به خواننده معرفی نموده و می گویم که هر گونه اغماض از قانونمندی عینی تکامل طبیعی، که در پرتو آن شناخت جهان مادی میسر، و راه تغییر و نوسازی و تکامل جامعه هم هموار میگردد، به مفهوم جهان ناشناختنی است، که در بستر اجتماع هم، نادیده انگاشتن پروسه حرکت و دگرگونی و نبض تکاملی پدیده های اجتماعی را افاده، اندیشه را به کجراه و عمل را به بن بست مواجه میسازد. اما اینکه وکلا، ظرفیت فهم همچو عبارات و غیر آنها ندارند، مشکل من نبوده و من نمیتوانم که برای شان دهل و سرنا بوزم، که این کار من نیست. ولی انصافا نکته ای را باید در اینجا یاد آور شد که وکلا، به حق آنها نشانی نموده و من هم هرگز نمیتوانم آنها انکار نمایم. یعنی آنها گفته اند که من جنبش افغانستان را از ابتدا تا اکنون به یک چشم می بینم؛ درستی گفته آنها که من هم بدان اذعان دارم، در کجاست؟ در اینست که من برخلاف آنها، این جنبش و افتخارات آنها به نیروهای ارتجاعی و اربابان غربی شان نسبت نداده، بلکه آنها از همان آغاز تا ایندم و با تمام کمبودهای آن، جنبش مردم زحمتکش و قهرمان افغانستان دانسته و میدانم و در این امر، کوچکترین توهم و تردیدی هم ندارم، و این اعتقاد من قانون عینی تکامل را هرگز نقض نمیکند، زیرا یک جنبش مردمی هم منحیث یک پدیده، در یک حالت ثابت و بدون تغییر گیر نکرده، بلکه در تغییر و حرکت است و این تغییر و حرکت، مضمون انقلابی آنها که عبارت از مبارزه آزادیخواهانه ضد استعماری میباشد، هرگز تغییر نداده و آنها بگفته وکلا، به مبارزه توده های میلیونی و زحمتکش افغانستان، برای تأمین منافع امپریالیسم امریکا و وابستگان داخلی اش تبدیل نکرده است. پس می بینید "وکلا محترم" که فهم و برداشت شما از تغییر و دگرگونی هم، خیلی ناقص است، ورنه چگونه ممکن است که ماهیت جنبش حق طلبانه مردم را که برای درهم شکستن کاخ متزلزل استعمار، ده سال تمام پیکار خونین نموده و در این راه متحمل قربانی های بی شماری گردیده اند، یکسره نفی و در نهایت هم، آنها به دو نیروی ناخواسته اجتماعی که مزدوران دو جناح امپریالیسم جهانی میباشند، نسبت میدهند؟!

هرگاه شما اکنون، پس از خروج ارتش اشغالگر از افغانستان، از افغانی شدن جنگ و از قطب بندی جدید حرف زده و جنبش را در وجود نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی خلاصه می نمایید - و برای یک لحظه ای فرض نمایم که این گفته شما درست باشد - پس سابقه ده ساله این جنبش را با گفته خود، که جنبش ده ساله مردم ضد استعمار نبود، چرا نفی و انکار می نمایید؟! زیرا به گفته شما، این قطب بندی جدید است و این جنگ دیگر، افغانی شده است! آیا میدانید که شما چه می گوید؟!

من بازهم به شما نشان میدهم که گفته شما چه معنی داشته و شما چه را میخواهید ثابت نمایید!

آری، شما با این طرز دید، از یکطرف که نقش اساسی توده های زحمتکش مردم را که نیروهای محرکه جنبش بوده و میباشند، نادیده انگاشته و بر تضاد اساسی شان در همین مرحله کنونی، با بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک در وجود دولت "خلق" و پرچم و ارتجاع هار سرپوش میگذارید، از جانب دیگر بازهم این تصور واهی را به توده ها تلقین می نمایید که گویا استعمار، دیگر از نیات و مداخلات خود دست برداشته و قوای خود را از افغانستان بیرون نموده است و این جنگ، دیگر به جنگ افغانی تبدیل شده است!!

و این خود، مفهوم خاک پاشیدن به چشم توده ها را افاده می نماید. این طرز دید همان خواست و سیاست تبلیغی استعمارگران شوروی میباشد، که میخواهند ذهنیت های عامه مردم افغانستان و مردمان جهان را طوری اغواء نمایند که گویا آنها دیگر در افغانستان دست درازی نداشته، بلکه این خود افغانها میباشند که باهم در ستیزند! ...

شما به این گفته اصلا دقیقا توجه نکرده اید که "قرار داد ژنو" و خروج عساکر اشغالگر شوروی از افغانستان، در بستر تباری دو قطب اردوگاه امپریالیسم جهانی میسر گردیده است؛ این قرار داد به دست درازی های آنها پایان نه بخشیده، بلکه آنها کماکان و از طریق مزدوران خویش از یکسو باهم به رقابت پرداخته و از سوی دیگر، متفقا سعی در به انحراف کشانیدن مبارزات آزادیخواهانه مردم زحمتکش ما و تکامل آن به انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین، در تحت رهبری ستاد پیشآهنگ محروم ترین طبقات و لایه های اجتماعی کشور دارند، که تحقق ظفرنمون آن، نه تنها دامن هرگونه دست درازی های امپریالیست ها را بر می چیند، بلکه با استقرار یک رژیم سیاسی ملی و مردمی، ممکن خواهد شد تا توده های زحمتکش خلق بر سرنوشت خویش حاکم شوند. می بینیم که در پهلوئی تضاد اساسی که قبلا بدان اشاره شد، تضاد عمده مرحله کنونی جامعه، همانا تضاد با امپریالیسم جهانی میباشد و نمیشود که آن را با دستاویز قرار دادن اینکه روس ها قوای خود را بیرون نموده و این جنگ، دیگر افغانی شده، زیرا نیروهای ارتجاعی اسلامی و باند های وطنفروش "خلق" و پرچم باهم در ستیزند، آنها فراموش کرد.

از جانب دیگر، همینکه می گوئیم "خلق" و پرچم و احزاب ارتجاعی اسلامی، هر کدام توسط دو جناح امپریالیسم جهانی، برای جنگ مسلح گردیده تا این و یا آن بخشی از ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی بر مردم افغانستان حاکمیت کند، آیا همین معنی را نمیدهد که امپریالیسم و استعمار کماکان به مقدرات ملی مردم دست درازی داشته و سعی دارند تا بازهم به شیوه دیگری، حاکمیت استعماری خویش را تأمین، و مردم ما را به اسارت و انقیاد وا دارند؟

حال که وضع بر این منوال است، پس کار مردم و رسالت نیروهای آگاه و پیشنواز انقلابی، در رویارویی با این مانور ها و نقشه های عوام فریبانه امپریالیسم جهانی و ایادی رنگارنگ داخلی اش چه میباشد؟ آیا مردم زحمتکش ما، برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، برای نیل به آزادی و تحقق حاکمیت ملی، برای دموکراسی و عدالت اجتماعی، پایدار و استوار علیه دشمنان داخلی و خارجی خویش مبارزه نمایند، و یا به دلیل اینکه گویا این جنگ دیگر افغانی شده و میان "خلق" و پرچم و احزاب ارتجاعی اسلامی جریان دارد، باید آنها تحریم و سلاح داغ مبارزه را بر زمین افکنند!!

هرگاه شما دشمنان تاریخی مردم را واقعا شناخته باشید، و از دست یافتن توده ها به درک تاریخی شان جلوگیری نمی نمایید، پس چرا با همین دشمنان رنگارنگ به مبارزه بر نمی خیزید؟ چرا در رویارویی به همین جنگ که گویا اکنون افغانی شده و امپریالیست ها آنرا بر افروخته و کماکان بر مردم زحمتکش و بیگناه ما تحمیل می نمایند، با سلاح انقلاب به پا نمی خیزید؟ ...

ولی این دیگر روشن شده است که کار انقلاب، کار مشتکی از عناصر فرصت طلب و سازشکار نمیباشد، که فرمان تحریم جنگ عادلانه را صادر، و شعار "صلح" انتخابات آزاد را، به جای درفش گلگون انقلاب بر افرازند!

و این هم، دیگر به حقیقتی آفتابی مبدل شده است، که نفی انقلاب و دلبستن به رفرم و گزینش راه مبارزه مسالمت آمیز از طریق انتخابات گویا آزاد، و آنهم برای تأمین آزادی واقعی ملی و دسترسی به ترقی و تعالی اجتماعی، که پایه فلسفی آن همانا رویونیسم میباشد، سرانجام به زباله دان تاریخ منتهی میگردد.

آری، شما با تحریم جنگ آزادیبخش ملی مردم و آنهم به بهانه اینکه، پس از خروج قوای روس، این جنگ میان مزدوران دو جناح امپریالیسم جهانی میباشد، که برپایی حاکمیت این یا آن جناح ارتجاعی امپریالیستی را هدف قرار میدهد، عملاً از مردم و منافع شان بریده و در برابر ارتجاع و استعمار کرنش کرده اید، و گرنه بازهم باید پرسید که چرا علیه همین دو جناح وابسته به امپریالیسم جهانی و اربابان شان، راه انقلاب را دنبال نموده و مردم زحمتکش ما را در همین راه رهنمون نمی گردید، تا انتخابات آزاد و آنهم به گفته خود شما، در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری؟!

آیا در عصر امپریالیسم و در زیر ثقلت مداخلات بی پایانش، از تجاوزات عربان و بی رحمانه نظامی تا بهره جویی های کمرشکن اقتصادی و اعمال نفوذ گسترده سیاسی و تلاش برای مسخ فرهنگی و ... ممکن خواهد بود تا با برافراشتن شعار انتخابات آزاد، آزادی واقعی ملی و ترقی و تعالی جامعه را تأمین نمود؟ هرگز نه؛ همچو تصویری، جزء در خیال پردازی های ابلهانه خرده بورژواهای ناپیگیر و رمیده از انقلاب، در هیچ قالب دیگری نمی گنجد.

بنیانگذار بین الملل سوم، ضمن بررسی دقیق نقش تاریخی جنبش های آزادیبخش ملی در رابطه انقلاب جهانی در عصر امپریالیسم و آنهم در رد هجویات رویونیست ها و آشفته فکری عده ای از انقلابیون، این ایده را که "در عصر امپریالیسم ملت ها به دو گروه، ملت های ستمدیده و ستمگر تقسیم میشوند" فرموله کرد.

وی براین نکته تأکید می نماید که "جنگ های ملی علیه قدرت های امپریالیستی، جنگ های غیر قابل اجتناب، مترقی و انقلابی هستند"، زیرا "استثمار و غارت امپریالیستی همیشه بر قهر ضد انقلابی اتکاء دارد. در وضعیتی که امپریالیسم و نوکرانش سلطه جنایتکارانه خویش را به ضرب سرنیزه اعمال میکنند، تنها راه درست که پیش پای خلق های ملل تحت ستم قرار دارد، بدست گرفتن اسلحه و انجام مبارزه مسلحانه علیه ضد انقلاب مسلح، برای بدست آوردن آزادی و استقلال خود میباشد. در مبارزه علیه یک قدرت امپریالیستی برای کسب آزادی ملی، باید مانع استفاده امپریالیست های دیگر و یک قدرت امپریالیستی دیگر شد".

بازهم بر این نکته بایست تأکید کرد که این ممانعت، با فرمان تحریم جنگ و با به اهتزاز در آوردن پرچم انتخابات آزاد، امری عملی نمیباشد، زیرا سیستم جهانخواار امپریالیسم نه صلح طلب، بلکه جنگ افروز میباشد، و این فقط مبارزه مسلحانه و انقلاب است، که دست درازی های شانرا لگام، و به خرمن آرزو های شان آتش میزند، نه چیز دیگری.

بلی! شما با ترسانیدن توده ها! از اثرات ناگوار جنگ مبنی بر کشتار مردم بیگناه ... جنگی که در آن غیر از نیروهای ارتجاعی اسلامی و دولت مزدور "خلق" و پرچم، کس دیگری را نمی بینید، فرمان تحریم خود را صادر و انتخابات را پیشکش می نمایید، و با این عمل خود، فقط اوضاع را و آنهم تفسیر نادرست می نمایید که در آن نفع شما مضمّر است، زیرا با نسبت دادن جنگ به دو طرف نامبرده، مردم را درست نادیده گرفته و فراموش می نمایید که چرا آنها، ده سال تمام بار این جنگ را بر شانه های خویش حمل نموده اند. آن عواملی که آنها را به جنگ وا داشته اند، هنوز هم به قوت باقی میباشند و بنابراین همان جنگ، یعنی جنگ عادلانه مردم، هنوز ادامه داشته و نباید آنرا ارتجاعی معرفی کرده و در وجود دیگران خلاصه کرد. امروز هر کودک میهن بخوبی میداند که این جنگ تحمیل شده توسط دشمنان مردم افغانستان، چه مصایب بنیاد برافگنی را طی ده سال، بر مردم بیگناه و زحمتکش ما وارد نموده است که تداوم آن هم خالی از رنج و ناگواری نخواهد بود، تا اینکه مردم به هدف خویش رسیده و خواست والای شان محقق گردد. آنها از همه ناگواری های جنگ، چون زندگی روزمره شانرا در همین ده سال تشکیل داده است، به شکل محسوس و مشهود آن در واقعیت عینی، بخوبی میدانند که نیازی به تفسیر و موعظه ناصحان سازشکار و آنهم به گفته خودشان، از ده هزار کیلومتر دور از سرزمین واقعیت ندارند.

من به این ناصحان می گویم که مشکل ما، اکنون در تفسیر پدیده ها نمیباشد، زیرا ده سال است که جنبش این روند را طی نموده است، بلکه نیاز مبرم و رسالت عمده ما در تغییر آنست، که با تحلیل دقیق علمی، همه جانبه و پیگیر بر زمینه کار و مبارزه جامع الاطراف انقلابی و آنهم بر محور مبارزه طبقاتی، که در شرایط کنونی، شکل عمده آنرا مبارزه مسلحانه میسازد، میسر خواهد بود، نه با اندرز انتخابات آزاد؛ چه این انتخابات آزاد شما با همان محتوی و مضمون طبقاتی اش، به سود طبقات ستمگر جامعه بوده و - بالفرض در صورت تحقق این انتخابات در عمل - قبل از همه، بالندگی نیروهای مولده و زحمتکش را لگام، و در نتیجه تکامل سالم جامعه را کند و به انحراف می کشاند. شعار انتخابات شما در زمانی بلند میشود که امپریالیسم جهانی، در بستر تباری، برای سازش مزدوران خود و خروج از این بن بست، زمینه سازی می نماید و شما هم که در کمین فرصت بوده اید، میخواهید با این انتخابات آزاد، این جاده را برای شان صاف و هموار نمایید، یعنی این انتخابات آزاد، مثلث مختلف الاضلاع همزیستی مسالمت آمیز ارتجاع فئودالی و بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک را که دو ضلع اساسی میباشند، با تیم دیگری از دلان سرمایه انحصاری غرب به پیشکسوتی شاه سابق از قبیل بوروکرات های مرتجع و خود فروخته سابق، متنفذین گوناگون، و در سایه رحمت اینها، خرده بورژوازی ناپیگیر، مأیوس و رمیده از انقلاب، تکمیل می نماید. از اینجاست که مردم زحمتکش و زنجیر گسل ما، و در پیشاپیش همه، رهگشایان واقعی انقلابی شان، با آگاهی تمام بر این طوق مذلت که بر گردن دست اندر کاران آن می زبید، خط بطلان می کشند.

و از همین جاست که من با الهام از دانش مترقی، درست بر نقطه متضاد یعنی بر تغییر محیط مادی، که راه انقلاب، راه آزادی، راه صلح و ترقی اجتماعی میباشد تکیه می‌نمایم، و شما را هم در برگشت به همین راه توصیه می‌نمایم؛ ولی قبل از قدم‌گذاشتن در راه انقلاب، ایجاب می‌نماید تا علم انقلاب، مفهوم انقلاب، مشخصات انقلاب و ... را فراگرفته و بدان باور نمود که در غیر آن، پیمودن این راه طولانی و پر از فراز و نشیب، بدون یک توشه علمی مبارزاتی محال و در نتیجه، کرنش و نیمه‌راهی پویندگان سرگشته و حیران، حاصل کار خواهد بود، که میخواهند با تکیه بر احساسات و عواطف "انقلاب" کرده و جهان را تغییر دهند! یا بهتر است گفته شود تفسیر نمایند!

این دقیقاً کار و شیوه شما میباشد که نتیجه آنرا هم می‌بینید؛ شما این طرز دید خود را بازهم، در نقل قول از نوشته "از مقاومت تا انقلاب، از انقلاب تا پیروزی، در ضرورت اوضاع کنونی" (ندای آزادی) ارگان نشراتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به وضاحت نمایان ساخته اید. زیرا شما نشان میدهید که هنوز تفاوت میان انقلاب کردن تا انقلاب بودن را درک نکرده، و فرق میان یک جنبش مقاومت ضد استعماری و یک انقلاب کامل و واقعی اجتماعی را هنوز ندانسته اید؛ و نه بدینسان سبکسرانه به مسئله برخورد نمی‌کردید.

البته نوشته نامبرده بخودی خود گویای همه مسایل میباشد که نیازی به توضیح من ندارد؛ ولی از آنجاییکه شما آنرا به رخ من کشیده اید، ناگزیرا می‌خواهم تا در اینجا به چند نکته ای در زمینه به اختصار اشاره نمایم.

ابتدا باید پرسید که مراد از یک انقلاب کامل و واقعی در همین مرحله از روند تکامل تاریخی جامعه ما چه میباشد؟ آیا منظور همان، انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین به رهبری حزب پیشآهنگ طبقه کارگر نیست که مضمون آن، مبارزه ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضد فئودالی میباشد؟ آیا همان سه سلاح اساسی انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین یعنی (انقلاب کامل و واقعی) که همانا عبارت از ستاد فرمانده انقلاب یعنی حزب پیشآهنگ طبقه کارگر، جبهه متحد ملی کارگران - دهقانان به رهبری حزب پیشآهنگ طبقه کارگر، ارتش انقلابی توده ای خلق ... و باقی مستلزمات آن در تمامی ابعاد، فراهم میباشد تا بتوان از یک انقلاب کامل و واقعی سخن گفت؟ ...

هرگاه برعکس، (ساما) از تحلیل شرایط جنبش کنونی، تصویر یک انقلاب کامل و واقعی را ارائه میداد، همه دست زیر آلاشه نشسته و به گفته های آن سر می‌جنباندند؟ هرگز نه. و من بنوبه خویش، همینقدر گفته میتوانم که اگر، چنان می‌بود، در پهلوی همین نوشته، به میزان توانایی، ده ها صفحه و نوشته دیگری هم علیه (ساما) می‌نوشتیم و اینکار را هم، فقط با آگاهی خود و به تأسی از رسالت‌مندی عمیق خود در قبال توده های زحمتکش کشور انجام میدادم، نه بنابه تحریکات مغرضانه شما؛ و این را هم باید بدانید که برای من (ساما) و هیچ سازمان دیگری، مافوق انتقاد نبوده و هرگز حیثیت "معبد مقدس" را نداشته و نخواهند داشت. و برخورد من با افراد، نیروها و سازمان ها، نه با حرکت از روحیه گروه‌گرایی و خصومت های شخصی که شما میوه آنرا خوبتر چیده اید، بلکه از یک موضع اصولی، واقع بینانه و انقلابی، یعنی از موضع مبارزه و وحدت بعمل می‌آید. در همین نوشته نامبرده (ساما) که شما بيمورد از آن نقل قول نموده اید، تحلیل همه جانبه از اوضاع کنونی جنبش و

ضرورت های اساسی آن را می خوانیم که به مقتضای آن، نیاز ارتقای جنبش مقاومت ضد امپریالیستی به یک انقلاب کامل و واقعی مستدل گردیده است.

(ساما) در رابطه میان مقاومت و انقلاب میگوید که هر انقلاب کامل و واقعی، یک جنبش مقاومت ضد امپریالیستی است، ولی هر جنبش مقاومت، یک انقلاب کامل و واقعی نمیباشد. معنی این گفته چیست؟

این گفته، به این نکته اشاره می نماید که مقاومت به تنهایی کافی نمیباشد، زیرا ریشه کن نمودن ستم ملی و سلطه امپریالیسم، تأمین استقلال کشور، تحقق آزادی واقعی ملی بر پایه مادی دموکراسی و عدالت اجتماعی و در یک کلام، دسترسی به یک جامعه آزاد، مترقی و شکوفا در همین برهه کنونی، فقط کار یک انقلاب کامل اجتماعی میباشد که می باید، خود را با تمام وجود در همین راه وقف نموده و مقاومت توده ها را در تمامی زمینه ها، به سطح آن ارتقا، بخشید.

هر خواننده ای که آن نوشته را مطالعه و حتی به تعریف پدیده انقلاب در آن توجه کرده باشد، برداشت وی، یقیناً که غیر از برداشت شما خواهد بود. شما گفته (ساما) را که بر ماهیت انقلابی و عادلانه جنبش مقاومت ملی و ضد استعماری مردم افغانستان و دستاورد های آن تکیه، و آنرا همچون نگین خون رنگی بر تارک جنبش های ضد امپریالیستی در ربع اخیر قرن حاضر قرار داده است، کاملاً نادیده گرفته و طوری استنباط نموده اید که گویا موضع شما مبنی بر نفی مبارزات ضد استعماری ده ساله مردم زحمتکش افغانستان، همانا موضع (ساما) هم باشد؛ و با این چنین استدلالی، به حق خود را مسخره نموده اید. و از من هم میخواهید که حسن نیت خویش را برای دنباله روی از شما نشان داده و به سلاح شما، کار را با دیگران تصفیه نمایم! علایق شما می نویسید که:

"نویسنده با اینکه خود را هوادار "ساما" میداند و ده هزار کیلومتر دورتر از صحنه جنگ، شعار "یا مرگ یا آزادی" را در پای جزوه خویش می نویسد، خود را زحمت نمیدهد تا یکبار "ندای آزادی" ارگان "ساما" را ورق بزند و مواضع آنرا بخصوص در همین مورد بداند." (تکیه از من است)

البته نمیدانم که چه ناگفته ای را برای تان بازگو نمایم تا مگر شما سرحال بیایید؛ شما که "علم و دانش" را به کمال رسانده و اکنون به "علم غیب" هم چنگ انداخته اید، و نه از کجا و چطور حکم می نمایید که من تا هنوز همان نوشته نامبرده را نخوانده ام؟! گذشته از آن، باید پرسید که با این گفته خویش که "نویسنده خود را هوادار "ساما" میداند" چه چیزی را میخواهید بازگو نمایید؟ آیا کسی از شما در این رابطه چیزی پرسیده است؟ آیا طلسم اوهام و باقی نوشته های من، در همین رابطه بحث نموده اند که اکنون جواب آنرا میدهید یا بگفته خود تان آنرا مورد ارزیابی قرار میدهید؟! و آیا من کدام وقتی از شما پرسیده ام که عضو یا هوادار کدام سازمان بوده یا میباشید؟ ...

برای همه این سوالات، منطقاً فقط یک جواب وجود دارد و آن عبارت از گریز بزدلانه شما از اصل مسئله، و سعی در به انحراف کشانیدن ذهن خواننده از آن میباشد و بس.

خواننده برای فهم گرایش سیاسی من، به وکیل و نماینده ای نیاز نخواهد داشت، چه تنها نوشته ها و پراتیک مبارزاتی من است که جوابگوی هر پرسشی در این زمینه میباشد. من آنچه را که بارها خاطر نشان نموده ام، یکباردیگر در اینجا برآن تأکید می نهم که من به جنبش انقلابی کشور، به مثابه

یک کل که نیاز مبرم و حیاتی مردم ما را در مقطع کنونی بازگو نماید، توجه داشته و نحوه ارتباط فیما بین تمامی آحاد آنرا، منحصراً پیوند اعضای یک بدن با یکدیگر دانسته و تا اکنون همانند شما، در مرز هایی که به اعتقاد شما، تعبیری از یک "معبد مقدس" را ارائه نماید، گیر نکرده ام، زیرا برای من هیچ نیرویی بدور از مردم و مافوق منافع مردم وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد. ولی این نکته را ناگفته نباید گذاشت که هر کسی، هویت سازمانی و پیوند تشکیلاتی خود را یزدانه انکار نموده، به نحوی که در خیمه شب بازی ها، خود را سازمانی، حزبی، کمونیست معرفی، مگر در ملاء عام، خرام دیگری نماید، ترسو و بی ایمان است.

انتقاد موضع یک نیروی سیاسی انقلابی و آنهم با توسل به سلاح نقد اصولی و استدلال منطقی، و همچنان تأیید موضع دیگری به همین شیوه، ضرورت مبرم و انصراف ناپذیر تکامل بوده و همزمان با آن، متن آزادی عقیده و بیان را که حق مسلم، دموکراتیک و بلامنازع هر انسان است، بیان می نماید که هیچ نوع تاپه کاری هم، قادر نخواهد بود تا سیر طبیعی این روند را لگام زند.

علاوتاً باید پرسید که چرا با شعار یا مرگ یا آزادی پیوسته خصومت می ورزید؟! و چه مانع ای وجود دارد که نتوان آنرا از ده هزار کیلومتر دورتر از صحنه جنگ، به گفته شما، در پای جزوه خویش نوشت؟

هرگاه شما، مفهوم این شعار و محتوای طبقاتی آنرا به درستی میدانستید، هرگز بدان پرخاش نمی کردید.

این شعار (یا مرگ یا آزادی) اساساً شعار رنجبران، زحمتکشان و خلق های ستمدیده سراسر جهان است که آرمان والای انسانی شان را در مصاف با هرگونه ظلم و اجحاف طبقات ستمگر بازگو می نماید. از همان آستان نطفه های عصیان خونین بردگان در عهد باستان، که بند و زنجیر اسارت برده داران را درهم شکستند، تا همین دوران انقلابات شکوهمند عصر، که جبروت سیستم های تازیانه و دار استعماری را بنیاد بر افکندند، شعار (یا مرگ یا آزادی) را مشاهده می نمایم، که مرز دقیق میان آزادگی و اسارت را به خط قرمزین ترسیم، و بر فراز قله های شامخ آزادی به اهتزاز درآمده است که در اوضاع کنونی کشور ما هم، همین شعار است که به مردم زحمتکش، ستمدیده و زنجیر گسل ما، مقاومت و پایداری می بخشد.

اما اینکه از همان ابتداء تا ایندم، این شعار را رسماً (ساما) بلند نموده است، این معنی را نمیدهد که دیگران اجازه برافراشتن و نوشتن آنرا ندارند، زیرا این شعار، ملکیت (ساما) را بیان نمی نماید.

از سوی دیگر، این شعار را نباید در یک چهارچوب خشک جغرافیایی خفه کرد، زیرا چنانچه اشاره شد، این شعار از مرز های زمان و مکان عبور، و در همه جا و برای همیشه گیرا و شنیدنی بوده و انطباق می یابد. هر کجایی که بند و زنجیر و زولانه بیداد میکند، هر کجا که ستم در همه اشکال، بستر خود را گسترده است، در آنجا نطفه مقاومت روییده و سرانجام در آنجا درخت آزادی نشو و نما می نماید؛ ولی با چه خامه ای، با چه بینشی و با چه سلاحی؟ در یک کلام، با همین سلاح یا مرگ یا آزادی. و این سلاح همچنان در اشکال و شیوه های گوناگونی تبارز می یابد.

سرود رزمی آن آزاده خوی دریند، که در پشت دخمه ها و در ظلمت دهشت زای زندان، با شرنگ حلقه های زنجیر انعکاس مییابد.

شیپور آن آزاده سرکش در سنگر نشسته، که با گشودن آتش تفنگ دشمن کنش خود، تار و پود اسارت و عبودیت را می سوزد.

خشم و انزجار در گلو گره بسته آن آزاده ایکه، بر رکاب ظلم و ستم سر سجود فرود نیاورده، و با کنج چشم بر آن نفرین می فرستد.

و بالآخره نوای رزمنده آن آزاده آواره، که به زبان قلم، با رمز هنر و با سوز موسیقی و ... مطمئن می باشد، همه با هم پیوند ناگسستنی داشته، و همه سوار بر یک کشتی گیر کرده در اعماق توفانی ستم، ره ساحل نجات را با زمزمه دلکش و نوید بخش یا مرگ یا آزادی می پویند ...

پس می بینید که این شعار، این خواست و آرمان والا، هیچ زمان و مکان، و هیچ مرز و فاصله ای را نمی شناسد؛ و هم می بینید که شما در کجا ها دست انداخته و با چه چیز های مقدسی، پیوسته پرخاش می نمایید؟! و الا باید از خود شما پرسید که در همین ده سال از مبارزه آزادیخواهانه مردم افغانستان، به کدام حق و با کدام دیدی، شعار های ملی - دموکراتیک، زنده باد انقلاب، زنده باد مبارزات مسلحانه مردم افغانستان ... را و آنهم از همین ده هزار کیلومتر دورتر از صحنه جنگ، بلند نموده اید؟ و به کدام صلاحیتی، این حق را از دیگران دریغ می نمایید؟! آیا پیوسته شکوه و شکایت را سر نداده اید که دیگران تفنگ خود را به رخ ما کشیده و بدینسان مبارزه آزادیخواهانه ما را در همین ده هزار کیلومتر دورتر از سنگر های خونین نبرد، نادیده می گیرند؟

بلی، جنگ را باید تحریم کرد، زیرا این جنگ افغانی شده است! شعار یا مرگ یا آزادی را نباید بلند کرد، زیرا ما ده هزار کیلومتر دورتر از صحنه جنگ قرار داریم! ولی چه باید کرد؟ باید انتخابات آزاد را زمزمه کرد!

پس کاملا روشن است که شما همیشه بی خود حرف می زنید!

وکلا، در پایان نوشته خود، پاراگراف دیگری را از "طلسم اوهام" و آنهم به شکل نیم بند آن، بیرون نموده و آنرا گویا تحلیل و ارزیابی نموده (!) و در نتیجه، اتهام دیگری را سرهم بندی می نمایند و آن اینکه، من با نگارش همان پاراگراف، در حقیقت از دست یافتن توده ها به درک تاریخی شان، جلوگیری می نمایم! اکنون همان پاراگراف را، البته به شکل کامل آن، در اینجا نقل نموده تا دیده شود که آیا آنها به حق، گفته مرا تحلیل نموده اند، و آیا اتهام آنها صحت دارد؟

البته گفتار من در جواب نوشته قبلی وکلا مبنی بر اینکه:

"مردم زحمتکش ما در این ده سال حماسه و خون نه اینکه به ماهیت امپریالیستی تجاوزگران روسیه و وابسته بودن "خلق" و پرچم وقوف یافتند بلکه در عمل تجربه کردند که امپریالیست های غربی از جمله امریکا و احزاب اسلامی وابسته بدان نیز معامله گران خون و مرگ بوده، در ماهیت با تجاوزگران

~~~~~

شوروی و دست نشانده گان وی در کابل دارای فرق زیاد نیستند." بوده است. (\*)

جواب این گفته، در نوشته "طلسم اوهام" بدینسان آغاز مییابد:

"باید پرسید که آیا مردم زحمتکش ما، طی همین ده سال حماسه و خون بوده است که به ماهیت امپریالیستی تجاوزگران شوروی و وابسته بودن نوکران "خلقی" و پرچمی شان وقوف یافتند و یا اینکه آنها با حرکت از همین آگاهی، ده سال تمام علیه آنها مقاومت و مبارزه نموده اند؟

من فکر می نمایم که مردم ما، کودتای 26 سرطان که سردار دیوانه را به اریکه قدرت رساند، توسط اعوان و انصار شوروی و بخصوص آن بخش از نظامیان متمایل به روسیه و تعبیه شده در ارتش نابکار افغانستان، همچنین کودتای هفت ثور به دست مزدوران "خلقی" و پرچمی روس و بالآخره اشغال نظامی افغانستان به دست متجاوزین شوروی در سیاه روز شش جدی، همه و همه را پیامد مستقیم و منطقی سه دهه سیاست ها و برنامه های اسارتبار اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی که از آستین مسالمت شوروی سوسیال امپریالیستی بیرون جهیده است، ارزیابی نموده و جنگ ده ساله آزادیبخش شان هم، بر پایه همین دید و تلقی تاریخی بنیاد گذاشته شده است. بیایید وقایع و رویداد های خونین ده ساله را برای لحظه ای کنار گذاشته، و دمی هم به تاریخ گذشته میهن خویش، بخصوص در اوایل همین قرنی که ما در آن زندگی می نمایم، نظری بیافکنیم تا آنچه را که ما در پی آن میباشیم (\*\*\*) در مبارزات ضد استعماری مردم زحمتکش ما در آن زمان، میتوان سراغ نمود یا خیر.

اولین درسی که به عنوان یک نمونه گویای تاریخی، همچون گهری نایاب بر تارک گنجینه مبارزات ضد استعماری مردم ما در آنزمان می درخشد، مقوله معروفیست که از عمق پراتیک اجتماعی مردم زحمتکش ما طی ده ها سال مبارزه و ایثار برخاسته و بر قلب میراث بران امروزی شان نقش بسته است، چنین میباشد: "سگ زرد برادر شغال"

---

(\*) وکلا، در اینجا چنانچه ملاحظه میگردد، می گویند که مردم ما طی ده سال حماسه و خون به ماهیت امپریالیستی روس های تجاوزگر و نوکران شان و همچنان به ماهیت امپریالیستی امریکا و مزدوران وی، وقوف یافته و آنها در عمل تجربه کردند. ولی در دفاعیه خود عکس آنها زمزمه می نمایند و آن اینکه، مردم ما این دشمنان خود را نشناخته اند، و از همین خاطر هم است که جنگ شان هم، جنگ ضد استعماری نیست، زیرا جنگ میان امریکا و روس ها، از طریق مزدوران شان میباشد؛ و این خود یک تناقض آشکار را نشان میدهد.

(\*\*) در اینجا چنانکه معلوم است، من در پی اثبات این نکته بوده ام که مردم ما از ماهیت استعماری روسیه، درک و شناخت تاریخی دارند، نه اینکه به قول وکلا، در هین ده سال حماسه و خون، به این درک نایل شده اند.

فکر نمی‌کنم که در فهم این مقوله که بخودی خود، بر درک و شناخت مردم ما از دشمنان تاریخی شان تأکید و ندای وجدان وطن پرستانه و ضد استعماری شان را در یک پیرایه زیبای توده ای تزیین نموده است، اشکالی وجود داشته باشد. (\*) **همچنان** تراوش های دیگر فکری و اعتقادی ایرا که درک و - شناخت شان را از دشمنان تاریخی شان، در قالب اشعار حماسی ضد استعماری متجسم میسازد، میتوان ارائه کرد که از جمله، گزیده ای از شعر مبارز مشهور ضد استعماری را در اینجا نقل می‌نمایم که گفته است:

از یکطرف نهنگ و ز دیگر طرف پلنگ  
هر دو بخون تان دهن خویش کرده رنگ  
      خضم بزرگ تان شناسید انگلیز  
زان پس عدوی دیگر تان است روس نیز  
حاضر کنید اسلحه کوبید طبل و کوس  
      در جاغر تفنگ گذارید کارتوس  
تا حلق انگلیس فشارید و نای روس

(خواننده میتواند متن کامل این شعر را در صفحه 721 کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ - غبار"، مطالعه نماید.)

(\*) وکلا، پاراگراف "طلسم اوهام" را نیم بند نقل نموده و نیمه باقی مانده آنرا که با کلمه **همچنان** آغاز میگردد، آگاهانه از قلم انداخته اند، زیرا جزء متباقی به شعر بسیار دلکش و انقلابی مبارز انقلابی و ضد استعماری یعنی عبد الرحمن خان لودی اشاره می‌نماید، که خیالیافی های این وکلا را، نقش بر آب میسازد. این شعر که من تنها گزیده ای از آنرا نقل کرده ام، مضمون و محتوای آشکار طبقاتی دارد، در پهلوی دشمنان خارجی (استعمار انگلیس و روسیه زاری)، ماهیت طبقاتی دولت ارتجاعی امیر حبیب الله را برملا ساخته و اقشار زحمتکش و ملت ستمدیده را علیه آن به مبارزه فرا میخواند.

مبارز مذکور به قول مورخ شهیر میر غلام محمد غبار که معاصر وی بوده است، از روشنفکران پر شور انقلابی اوایل قرن حاضر در کشور ما میباشد، که در حلقه (چپ) و در پیشاپیش نهضت آزادیخواهان و مشروطه خواهان آنزمان قرار داشته است که به خاطر افکار و آرمان انقلابی خود، سرانجام به دست ارتجاع وقت گلوله باران گردیده است. روحش شاد و یادش گرامی باد! همین شعر، تعلق طبقاتی دولت وقت و دشمنان تاریخی مردم زحمتکش کشور را در وجود طبقات حاکمه ارتجاعی، بخوبی نمایان میسازد که وکلا، آنرا از دیده فرو گذاشته، و برعکس به دیگران تهمت می‌زنند که از دست یافتن توده ها به درک تاریخی شان جلوگیری می‌نمایند!

علاوتاً باید خاطرنشان ساخت که حتی توده‌هایی که درک شان از نقطه نظر سیاسی محدود هم می‌باشد، از سرنوشت مردم بخارا به دست روسیه تزاری امپریالیستی، که آوارگان دردمند آنرا در آغوش خویش پناه دادند، بخوبی آگاهی دارند. پس دیده میشود که مردم ما از ماهیت استعماری و امپریالیستی شوروی، درک و شناخت تاریخی دارند، همان درک زنده تاریخی که ده سال قبل، با کودتای هفت ثور و اشغال نظامی افغانستان در سیاه روز شش جدی، طوری به اثبات رسید که حتی کودکان و نوزده سالان میهن ما چهره کریمه استعمار و نوکران رسوا و فرومایه اش را بخوبی شناسایی نمودند، که صدها موردی از همین شناخت را و آنهم در عرصه‌های گوناگون، میتوان بر شمرد که همه نطفه‌های خیزش و قیام مردم را، که در تکامل خونبار خود به جنبش سرتاسری و آزادیبخش کنونی منجر گردیده است، تشکیل میدهند که نمیدانم چرا همه از ذهن روشنفکران ما بدور می‌ماند ...

پس از همه اینها نتیجه میگیریم که رفقای محترم ما سخت در اشتباه میباشند. و آنها با این طرز تفکر، نه تنها اینکه بر یکی از تضادهای جامعه، یعنی تضاد اقشار و لایه‌های خلقی جامعه با بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک در وجود دولت مزدور کابل (\*) که جنگ کنونی ده ساله (در پهلوی تضاد با استعمار)، بر محور آن آغاز و تا ایندم ادامه دارد، سرپوش میگذارند، بلکه ناآگاهانه خود را هم خلع سلاح نموده و تاریخ گذشته را نفی مینمایند، گذشته پرچمداران انقلابی‌ای که در جبهه مقدم مبارزه ضد رویزیونیست‌های "خلقی" و پرچمی و ضد سوسیال امپریالیسم شوروی قرار داشتند.

بنابراین همانطوری که نشان داده شد، چه در تاریخ گذشته مبارزات ضد استعماری مردم ما و چه در روزگار نچندان دور سیاسی میهن، بخصوص در اوج مبارزات پر دامنه نهضت روشنفکران انقلابی، نمونه‌های بسیار جاننداری را میتوان به دست داد که همه حاکی از درک و شناخت مردم ما از ماهیت امپریالیستی متجاوزین شوروی می‌باشد، که پراتیک مبارزاتی شان هم از همان لحظات قدوم نامیمون

کودتاچیان حرفه‌ای "خلقی" و پرچمی بر حریم قدرت سیاسی تا ایندم، معلول همان شناخت است، نه چیز دیگری، که کم بها دادن و یا نادیده انگاشتن آن، در حکم چشم پوشی از حقیقت و ناسپاسی در حق مردم زحمتکش ما خواهد بود."

این بود گزیده‌ای از آنچه که من به تفصیل پیرامون درک و شناخت تاریخی مردم زحمتکش ما از ماهیت استعماری و امپریالیستی شوروی به مثابه یکی از دشمنان تاریخی، در "طلسم اوهام" نوشته‌ام؛ ولی وکلا، همه را نادیده گرفته و با گریز از اصل مطلب، خواسته‌اند که بازهم مثل همیشه ذهن خواننده را به انحراف بکشانند، و بی‌شرمانه اتهام می‌زنند که گویا ما، از دست یافتن توده‌ها به درک تاریخی شان جلوگیری می‌نماییم، چیزیکه بطلان آن افلا در همین صفحه و در پنج سطر بالا بکلی ثابت میگردد، که من زیر آن خط تأکید کشیده‌ام، یعنی آنها با انشاء همین عبارت در مقاله "طلسم اوهام"، خودشان به همچو عملی متهم گردیده‌اند، که اکنون خواسته‌اند در همین مورد هم، برف بام شان را به طرف دیگران پرتاب نمایند.

---

(\*) این نکته هم، اتهام وکلا را خنثی میسازد.

آنها مقوله "سگ زرد برادر شغال" را که من به عنوان یک مثال در اثبات درک و شناخت مردم ما از دشمنان شان بویژه سوسیال امپریالیسم متجاوز روس، قید "طلسم اوهام" نموده ام، به باد انتقاد گرفته و از آن چنین نتیجه میگیرند، که من بدینوسیله، مانع درک و شناخت مردم از دشمنان تاریخی شان شده باشم! و باقی گفتار مرا در ارتباط با همین "مقوله" عامدانه از قلم انداخته اند.

اکنون میخواهم در همین زمینه هم، آینه را به دست وکلا داده که چهره خود را در آن تماشا نمایند، تا ابتداء خود را شناسایی کنند و سپس به دیگران بتازند.

مقوله "سگ زرد برادر شغال است" به عنوان یک نمونه، از درس های آموزنده تاریخ و تجارب پربار آن مایه گرفته، و بر فراست و ظرفیت فراگیری توده ها تأکید می نماید. توده های زحمتکش و وفا شعار کشور ما، با تجربه اندوزی از خاطره رنج های متراکم در مسیر تاریخ پر ماجرای کشور، به این درک و شناخت نسبی تاریخی شان نایل آمده اند. آنها دست درازی ها و لشکر گشایی های تاراجگرانه تجاوزگران بر حریم مقدس میهن را در درازنای تاریخ، به باد فراموشی نه سپرده و از لابلای آن، پیوسته آموختنی های خود را ارتقاء، و به دورنمای زندگی خویش که خود مستلزم پیکار خستگی ناپذیر است، به نگاه خاصی می نگرند. اگر از گذشته های دور تاریخی عجالتا در اینجا صرفنظر نموده و تنها به وقایع و رویداد های سده زده و بیست کشور، که شما عجز و ناتوانی خود را در فهم و درک آن به وضاحت بیان نموده اید، مختصر نگاهی بیافکنیم، دشمنان تاریخی خلق کشور ما را مشاهده می نمایم که در چه ابعاد، با چه وسایل و در کدام بستری، خواست پلید سیادت قهار خویش را بر حاکمیت ملی خلق ما، لجوجانه دنبال نموده اند. این دشمنان تاریخی در وجود استعمار انگلیس و روسیه تزاری، پیوسته اهداف آزمندانه شان را به شیوه های گوناگون و از جمله با لشکر کشی های خونین و آنهم با انکاء بر متحدین بومی خویش، یعنی فنودالیسم سر سپرده و بیگانه پرست کشور دنبال نموده، بر همین بستر و بر همین پایه، بود و نبود مردم ما را به خاک و خون کشیده، و بر اجساد هزاران هزار انسان آزاده و جانباز میهن، مدت زمانی حاکمیت لرزان استعماری خویش را بناء نموده اند، که تاریخ، همین استعمارگران وسلسله هم پیمانان بومی شان را، در ردیف دشمنان تاریخی مردم ما مسجل نموده است، که از سردار پاینده محمد تا نجیب گاو ادامه، و هم قماشان اخوانی شان هم، جزء آن میباشد. این چیز است که مردم زحمتکش ما، از آن بخوبی اطلاع داشته، و شما باید بدان بار دیگر مسئولانه مراجعه نمایید. از این درس های آموزنده تاریخ کشور خودی و سرنوشت ملل دیگر در بند گیتی، به مقوله علمی و جهانشمول دیگری میتوان دست یافت که:

#### استعمار پشتوانه ارتجاع، و ارتجاع پایه استعمار

زیرا تعدی، غارت و آقایی بر دیگران، که مضمون حقیقی استعمار و صلب روابط استثماری و ستمگرانه آن با ملل در بند بوده و از روزگاران کهن بدینسو، به شیوه های گوناگون حیل، تزویر و سرکوب ادامه داشته است، اساسا بر بستر جهل و رجعتگرایی رشد و تکامل نموده است. بر همین مبناست که امپریالیسم و استعمار برای دسترسی به منافع و مقاصد آزمندانه خود، به همکاری و مودت عقب مانده ترین اقشار و لایه های اجتماعی یک کشور از نقطه نظر تاریخی، نیاز انصراف ناپذیر داشته و متقابلا همین پایه مادی خود را پیوسته تحکیم و توسعه بخشیده و از آن حمایت می نماید، که بدون آن، تصور سیادت ستمگرانه آن در حکم بنایی عظیم بر روی دانه های ریگ خواهد بود. بنابراین هر کجا



و هر زمانی که سخن از استعمار و سیادت آن بر ملتی ستم‌دیده در میان است، پایه مادی آن که همانا ارتجاع باشد، جزء لاینفک یا جدایی ناپذیر آن میگردد. پس وقتی که ما در مقاطع معینی از تاریخ گذشته میهن، از استعمار به مثابه دشمن تاریخی نام می‌بریم، این سخن متضمن پایه مادی آن نیز میباشد. و اما مقوله "سگ زرد برادر شغال" مشخصاً برای تبیین خبط و کلا در زمینه درک و شناخت مردم از ماهیت استعماری امپریالیسم روس انشاء گردیده است، که آنرا به جنگ ده ساله محدود نموده اند؛ و من با نگارش آن، دقیقاً به این نکته اشاره نموده‌ام که مردم ما، نه تنها تزاران نوین را در همین ده سال به گفته شما، بلکه اسلاف شان را هم به مثابه دشمنان تاریخی شان می‌شناسند؛ به سیاق دیگر، من این واقعیت تاریخی را بیان داشته‌ام که خلق دلیر و زحمتکش کشور ما، بنابر خصلت آزادگی، بیگانه زدایی و نفی هرگونه عبودیت، نه تنها در همین ده سال، بلکه همواره در مسیر تاریخ مشحون از حوادث خونبار خود، در مصاف خونین با استعمار قرار گرفته و با یک ظرفیت شگرف انقلابی، از هستی و بقای خویش دفاع و پاسداری نموده است، به نحوی که مبارزات جانبازانانه شان، پیشینه تاریخی این خطه را با انواع حوادث خونبار و حماسه‌های شگفت‌انگیزی عجین و تصویر دقیقی از غرور و آزاد منشی شان را بر تارک برگنامه تاریخ مسجل ساخته است، طوری که درگیری و استقامت پر جلال و عظمت آفرین ده ساله شان با استعمار شوروی هم، بخشی از همان سنن تاریخی شان دایر بر بیگانه زدایی و ستیز و پیکار علیه استعمار، استثمار و استبداد میباشد، که ده سال قبل با کودتای هفت‌تور آغاز گردید؛ کودتای هفت‌تور هم، مولود هم‌آغوشی ارتجاع فئودالی با استعمار بوده است که بر پایه معامله بر آزادی و سرنوشت ملتی غیور استوار، و نقشه‌های آن از دو دهه قبل، با تمهید‌گذارانه در ساحات و زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی میهن ما پی‌ریزی شده بود. پس ملاحظه می‌نمایم که منافع استعمار با منافع ارتجاع، چه پیوند عمیقی داشته و شناخت مردم هم از این پیوند، سابقه تاریخی دارد. بنابراین بر عهده مبارزین انقلابی، ملی و ضد استعماری است تا به این درس آموزنده تاریخ، که بخون میلیون‌ها انسان آزاده میسر گردیده است، پیوسته به مثابه **رهنمای عمل** نگرسته و بدان ارج گذارند، و در پرتو همین آگاهی، هر دمی که سر و کله استعمار نمایان میگردد، باید پل پای ارتجاع را هم جستجو نمایند، زیرا شیوه‌های استعمار و تداوم منافع آزمندان آن، بدون متکای اصلی، یعنی ارتجاع، کارکردی نداشته و اشتباه سیری ناپذیرش را اشباع نخواهد کرد.

و به همین نهج، بویژه در عصر امپریالیسم و نهضت‌های آزادیبخش ملی، حاکمیت طبقات فاسد و ستمگر ارتجاعی بر سرنوشت یک ملت مظلوم را، به هیچ وجه، جدا از پشتوانه استعماری و امپریالیستی شان، نباید در نظر داشت.

پس مردم ما بر پایه همین دید و تلقی تاریخی، و بخصوص با آموزش از تجارب تاریخی گذشته خویش، یاد گرفته‌اند که در مبارزات ضد استعماری شان، دشمنان تاریخی را در هر دو زمینه داخلی و خارجی، به مثابه سر و ته یک کرباس مدنظر داشته باشند. آنها از تجارب منفی تاریخ گذشته آموخته‌اند که دشمنان گونه‌گون، بویژه داخلی، بنابر عوامل نامساعد وقت و با استفاده از ارزش‌های فرهنگی، ملی و اعتقادی شان، چگونه در صفوف شان رخنه نموده و در موقعیت مشخصی، ایشان را فریب داده‌اند.

آری، آنها از همه این گذشته های آمیخته با خون و درد و رنج، کاملاً آموخته و دیگر فریب دشمنان داخلی خود را هم، که با حيله و نیرنگ در صفوف شان رخنه نموده اند، نخواهند خورد؛ و آنها دستمایه آزادی خویش را که بخون یکنیم میلیون شهید رنگین شده است، هرگز پیشکش امریکا و مزدورانش هم نخواهند کرد، زیرا دشمنان شان را بخوبی شناخته و به گفته خود شما، که در همین ده سال حماسه و خون آنها را در عمل تجربه کرده اند. پس آنها بازهم، از این بوته آزمون پیروزمند بدر خواهند آمد.

بنابراین دیده میشود که مشکل، فقط در درک ناقص و بینش نادرست شما میباشد و بس؛ شما که جزء اتهام زنی، چیز دیگری را نیاموخته اید، و نه همچو ادعای بی شرمانه ای را هرگز نمی نمودید، که ما گویا جلو درک و شناخت تاریخی توده ها را و آنها را با مقوله "سگ زرد برادر شغال" میگیریم.

شما با توسل به همین اتهامات است که پیوسته، تناقضات، انحرافات و تقلای های رویزونیستی خویش را با ژست های عوامفریبانه و خنده آور اپورتونیستی، مذبوحانه میخواستید پنهان نمایید.

و شما از خود بیخبران، که توسل به خود مرکزینی و اتهام زنی را، همواره نردبان ترقی و پایداری خود برگزیده اید، هرگز چشم نمی گشایید تا ببینید که این یگانه متاع پوسیده تان، دیگر خریداری نداشته، و این زورق شکسته تان که دیری در گرداب تضادها و انحرافات گیر کرده بود، سر انجام در سراسیمه رسوایی و تباهی سقوط نموده است، ورنه آیا امکان دارد که مبارزات جانبازانه و آزادیخواهانه و ضد استعماری ده ساله مردم را نفی، و بر خون های ریخته شده یکنیم میلیون شهید راه آزادی، یک قلم خط بطلان کشید؟!

بهر حال، این حق مردم است که با شما هم چگونه محاسبه نمایند. و زیاده از این من هم چیزی نگفته و بحث خود را در اینجا پایان می بخشم. توقع میرود که این نوشته، بر سوال عنوان شده در آغاز گفتار، مبنی بر اینکه وکلا در دفاعیه خویش، از که، از چه و چگونه دفاع نموده اند، روشنی لازم افکنده باشد.

در خاتمه، یکبار دیگر به اتحادیه عمومی پیشنهاد می نمایم که این نوشته را، به تأسی از مصوبه شانزدهمین کنگره سالانه اتحادیه، به منظور تبلیغ و ترویج افکار دموکراتیک، در لابلای صفحات "23 ثور" نشر نموده و در پهلوی آن، نقد خویش را بر آن بنویسند. زیرا این نوشته، هم ضد امپریالیسم است و هم ضد سوسیال امپریالیسم، هم ضد ارتجاع و هم ضد خط سازشکارانه وکلای مدافع در درون اتحادیه؛ همچو پیشنهادی را نیز در رابطه با نشر مقاله "طلسم اوهام" در "23 ثور" و آنها بطور شفاهی نموده بودم که مسئولین نشراتی اتحادیه، از قبول آن طفره رفتند.

**زنده باد مبارزات آزادیبخش ملی و ضد استعماری مردم افغانستان!**

**زنده و جاوید باد یاد شهدای بخون خفته راه آزادی!**

**زنده باد مبارزات مسلحانه مردم زحمتکش افغانستان!**

**مرگ بر امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاع!**

**سرنگون باد دولت دست نشانده پرچم و "خلق"!**

**زنده باد آزادی و مرگ بر اسارت!**

یا مرگ یا آزادی

ا. انیس

می سال 1989

---

---

---